

افسانه پردازی ها، یاوه سرایی ها و ژاژخایی ها در باره «نیاکان کبیر» توده های تورکی زبان در آسیای میانه و قفقاز بخش دوم

نویسنده: عزیز آریانفر

ناشر: تارنمای خراسان زمین

www.khorasanzameen.net

۱۸ میزان (مهر) ۱۳۹۴

داکتر والیریا اندریووا

(برگرفته از سایت انترنتی «سنترال آسیا» به زبان روسی)

<http://www.centrasia.ru/newsA.php?st=1058162760>

افسانه دولت ازبیک:

«نیاکان کبیر و خیالپردازی های تاریخی کریمف»

فصل نخست

در هر گوشه یی از زمین اسطوره هایی هست. اما در آسیای مرکزی چنین افسانه ها دو تا داریم: یکی «تاریخ گویا 2200 ساله دولرداری قرغیزها» و دیگری این که گویا ازبیک ها اصلا کدام وقتی صاحب دولت بوده باشند. در این جابه بررسی دقیق مورد دوم می پردازیم.

کریمف در سخنرانی خود در چهل و هشتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل به تاریخ 28 سپتامبر 1993 چنین گفت: «تاریخ خلق من ریشه در اعماق سده ها دارد و به بیش از سه هزار سال می رسد».

(Каримов И.А. Выступление на 48-й сессии Генеральной Ассамблеи ООН 28 сент. 1993 г.//Стабильность и реформы, Москва, "Палей", 1996, с. 359).

تمایل هر توده‌ی که کم و بیش به خود ارج قائل است، به داشتن پیشینه درخشان و تابناک باستانی آن قابل درک است. روشن است هرکسی از شنیدن داستان‌های پیروزی‌های نیاکان خود (کمتر شکست‌ها و سرافکندگی‌های شان) و کارروایی‌های فرمانروایان دادگر، داستان‌ها در باره جنگاوران دلیر و سپهداران بزرگ، جهانگشایان و لشکرکشی‌های شان شاد می‌شود و برایش بس دلانگیز و دلپسند است.

این درست، اما هر چیز حد و اندازه‌ی دارد. مثال برجسته برخورد بیش از حد افراطی و لگام گسیخته و گزافه‌گویی آشکار نسبت به گذشته تاریخی - جمهوری ازبیکستان، دقیق تر، فرمانروایان آن، و از این هم دقیق تر - کریمف رییس جمهور، به عنوان ممثل نردبان مراتب قدرت کنونی در تاشکنت و مناطق پیرامون آن است.

ناگفته پیداست و هویداست که این آرزومندی هم قابل درک است که بهتر است از نوادگان تیمور کبیر - فاتح آسیا بود تا این که از بازماندگان کسی مانند بابامراد میرزایف - کارگر چایخانه و یا یوسف جان اکه - آشپز پلوپزی که چهار همسر جنگره و ستیزه جو و یک دوجین بچه گرسنه دارد. اما تا چه اندازه ادعاهای رهبری ازبیکستان کنونی به عظمت تاریخی قابل توجیه است؟ می‌کوشیم این موضوع را بشکافیم.

چند سال پیش در روزنامه «نویا گازتا» نوشتند: «در ازبیکستان امروز، کیش شخصیت سپهدار کبیر - تیمور فاتح - بنیادگذار شاهنشاهی بزرگ و الغ بیگ - اخترشناس پرآوازه بازار گرمی یافته است. (نویا گازتا، 26/06/2003).

...و به برای این که رهبر ازبیکستان بتواند استوار روی پاهایش بیستد و بر کشور فرمان براند، باید بی چون و چرا به نوعی بازنگری ایدئولوژیکی پردازد و «تاریخ نوی» را پدید بیاورد و در باره گذشته‌های دور و نزدیک افسانه آفرینی و بزرگنمایی نماید.

مساله ساده و قابل درك است: از يك سو- بايد رشته ارث برى قدرت را از يك «عصر زرین» به سوى خود كش كرد و از سوى ديگر، بايد عظمت خود را با سیه نمایی دوره تسلط امپراتوری روسیه و در پی آن شوروی برجسته گردانید.

آری! برای حفظ قدرت باید در باره آن افسانه پردازی کرد. درست آن گاه است که در اندیشه ازبیک های عادی مفهوم «نیاکان کبیر» ذهن نشین می شود و بیخی روشن است که به گونه طبیعی چنین نیای کبیری «امیر تیمور» شود.
(Каримов. И. Не сбиваясь, с. 23).

نیازی به گفتن نیست که با رستاخیز کیش تیمور، پیشوای نو ازبیک ها، گویی جانشین بلا فصل و ادامه دهنده راه او می شود. زیرا نفس وجود «نیای کبیر» به گونه منطقی پیش فرض ضرورت داشتن «نوه بزرگ» را به دنبال دارد.

برپایی اردوگاه «فرزندان تیمور» پیچیده تر و مهم تر از آن است که در نگاه نخست به نظر می رسد. این تنها مرهمی آرامبخش برای تن زخمی غرور ملی نه، بل عنصر و ابزار سیاستی است متوجه در راستای مشی بسیار مشخص و هدف خاص- توجیه ایدئولوژیک «عظمت» و «ابدیت» رژیم کنونی.

به ویژه در بایگانی نظریه پردازان ادبی کریمف کانسپت «ازبیکستان چونان ناجی روسیه»، به دلیل پیروزی رهایی بخش تیمور بر خان اردوی زرین مغولان-توختامش Tokhtamysh که گویا روسیه را برای همیشه از یوغ تاتاران و مغول ها نجات داد و به روس ها فرصت داد تا شالوده دولت روس را پی ریزی نمایند؛ ملموس می باشد.
(Рахманалиев Р. "Амир Тему́р Великий", М., 1999, с. 5).

چگونه امیر تیمور ازبیک شد؟ دولت ازبیک از کجا پدید آمد؟
کریمف باری گفته بود: شخصیت تیمور نه تنها موجب افتخار ما، فرزندان او، بل که....

(Каримов И.А. Узбекистан на пороге XXI века: угрозы безопасности, условия и гарантии прогресса. Ташкент, "Узбекистон", 1997, с. 135).

به گونه یی که از تاریخ می دانیم، بخش بزرگ آسیای مرکزی کنونی پس از فتوحات بزرگ چنگیز خان شامل اولوس پسر دوم او- چغتای گردید. در نیمه نخست سده چهاردهم دولت چغتایی ها به گونه نهایی به دو بخش فروپاشید: شمال خاوری- مگولستان Mogolistan کوچ نشین و جنوب باختری روی هم رفته زمیندار و مسکون (ماورالنهر).

[نویسنده برای این که این مغولستان ثانوی (گستره بود و باش مغول های سرازیر شده از مغولستان به آسیای میانه و دشت های قزاقستان- دقیق تر دشت قبیچاق که با گذشت زمان با توده های بومی آمیزش یافته و تورکی زبان شده بودند) با سرزمین و کشور مغولستان کنونی عوضی گرفته نشود، در همه جا مگولستان آورده است. ما هم ناگزیر همین روش را در پیش گرفتیم. اما روشن است که منظور از مگولستان بیشتر همان گستره دشت قبیچاق در قزاقستان است که زیستگاه قبایل کوچی تورکی زبان و مغولی یود. -گک.]

در آغاز در هر دو کشور بازماندگان جغتایی فرمان می راندند- تا زمانی که در سال 1347 کازاگان Kazagan -امیر قبیله کرناو آخرین خان مستقل ماورالنهر- قازان خان را کشت. اما چون کازاگان از تبار چنگیز Chinggisids نبود، لقب خان را نپذیرفت، بل لقب متواضعانه تر «امیر» را برگزید. در این حال، «خان» های دست نشانده چنگیزی را همچون عروسک های خیمه شب بازی که هیچ قدرت واقعی نداشتند، در کنار خود نگه داشته بود. اما به زودی پس از مرگ کازاگان Kazagan، دقیق تر پس از مرگ پسرش -عبدالله در حوالی 1360، کشور در گود هرج و مرج کامل قبیله یی فرو رفت که به دلایل گنگی بسیاری از تاریخنویسان هنوز هم بنا به عادت قدیمی مارکسیستی آن را فتودالیسم می خوانند.

کوچیان مگولستان Moghulistan به رهبری خان نیرومند- توغلوق تیمور Tugluk با داشتن سازمان نیرومندتر نظامی برخوردار از نظم و انضباط و از این رو ساختار دولتی، به

گونه منظم آغاز به تاخت و تاز بر ماورالنهر ناتوان نمودند و بر باشندگان آن ستم روا می داشتند.

شایان یادآوری است که قبیله برلاس - قبیله همتیره و تبار «تیمور کبیر» آینده (نباید با توغلوق تیمور اشتباه گرفته شود)، شرکت بلافصلی در فروپاشی ماورالنهر واحد داشتند. چون همانا پیشوای قبیله یی آن ها - حاجی برلاس - عموی تیمور، همراه با بیان سولدوز suldus (پیشوای قبیله سولدوز)، عبدالله - پسر کازاگان را بر انداختند، خانواده اش را کشتند و با این کار تخت آخرین خان چنگیزی را باژگون کردند.

خود تیمور کبیر آینده - فرزند دهکده خواجه ایگلر Iglar در نزدیکی شهر کئش (قرشی یا کارشی کنونی)، پسر یکی از رهبران قبیله برلاس به نام تاراگای Taragay بود.

این که برلاس ها تورک یا مغول بودند، تا کنون شناخته شده نیست. شماری از پژوهشگران هوادار سرسخت نسخه تورکی بودن و شمار دیگر هودار مغولی بودن آن ها اند. شایان یادآوری است که در تاریخنگاری معاصر ازبکی در زمینه دیدگاه اپورتونیستی یی پذیرا برای همه مسلط می باشد مبنی بر این که: برلاس ها مغول های تورکی زبان شده بودند.

بنا به مدارک و. پ. یودین Yudin VP - خاورشناس برجسته، همه اعضای سرشناس قبیله برلاس دارای لقب ها یا نام های مستعار «ایشک» (الاغ) بودند.

(Юдин В.П. Центральная Азия в XIV-XVIII веках глазами востоковеда. Алматы, 2001, с. 131).

این که چنین چیزی از کجا منشا گرفته است، یودین در این باره چیزی نمی گوید. تاریخ نویسان معاصر ازبیک هم در زمینه توضیحی نمی دهند.

[یادداشت گزارنده: روشن است چنین چیزی برای انسان های گذشته یک امر معمولی پنداشته می شد. برای نمونه در ایران پیش از تاریخ، در دوره کیانیان، همه سرشناسان از روی اسپ های شان شناخته می شدند و لقب اسپ های شان را در پایان نام شان یدک می

کشیدند. مانند گشتاسپ، لهراسپ و... همین گونه می دانیم که همین اکنون هم نام های خانوادگی بسیاری از روس ها به گونه یی با نام های جانوران پیوند دارد: مانند مدودف (برگرفته از خرس)، زایتسف (برگرفته از خرگوش)، ژورافلیف (برگرفته از مرغابی)... این گونه شاید برلاس ها هم از روی الاغ های شان از هم شناخته می شدند و در پایان نام های خانوادگی شان «ایشک» را یدک می کشیدند-گک.]

به هر رو، هر چه بود، در فرجام حاجی برلاس از دست مغولان به پارس گریخت و به جای او تیمور زرننگ و پرشور در آغاز در راس برلاس ها و سپس هم قبایل همسایه یی که نزد آن ها پناه می آوردند، قرار گرفت. ما در این جا ما قصد نداریم داستان ظهور امپراتوری او را بازگویم. این رشته سر دراز دارد و نوشته دست داشته گنجایش چنین چیزی را ندارد. از این رو تنها برخی از نکات مهم را یادآور می شویم.

سر از سده چهاردهم، بر پایه منابع معتبر و موثق در آسیای مرکزی دو گروه تباری کوچ نشین «مگول ها» (مغول های تورکی زبان شده) و «جغتایی ها» حضور داشتند. مگول ها تورکی زبان بودند. باید متوجه بود که این مگولان با مغولان اصیل اشتباه گرفته نشوند. هر چه بود، بیشتر این ها دارای خاستگاه تورکی بودند. در میان قبایل عمده مگولی؛ از دولون ها Dolon، نئوگیت ها nyugeyty، کلوچ ها kaluch، کنگل ها Kangel و..... نام برده می شود. جغتایی ها روی هم رفته دارای منشاء همانندی بودند و کاملاً همچون مگول ها خاستگاه ترکیبی (آمیزه یی) داشتند.

این گونه، در وادی رود زرافشان در ناحیه شهر میانکال Miankal، به گونه جمع و جور شمار بسیار ختای قبقاق ها (قبقاق های خُتنی) زندگی می کردند که پیروزمندانه در برابر دولت امیر شوریدند و در برابر همه ارتش او جنگیدند (در سال های 1746، 1759-1761، 1821-1825). حتا باری هم بخارا را به محاصره کشیدند و سمرقند را با یورش گرفتند.

در ولایت سمرقند، نایمان ها Naiman و جلایرها dzhalairy زندگی می کردند. جلایرها در ماورالنهر حتا اولوس خود و حاکمان خود را داشتند، که بسیار اسمی زیر فرمان کدامین خان بودند. راستش، تیمور این اولوس را سرکوب کرد و اگر ممکن باشد چنین بگوییم، جلایرها را به گوشه های مختلف دولت پهناور خود پراکنده ساخت. دوغلات ها یا دولت ها (Dulats) duglats هم اولوس خود را داشتند.

در این دوره هیچ اطلاعاتی در باره ازبیک ها حتا به عنوان باشندگان اسکان یافته (زمیندار) در دست نیست.

برای نخستین بار در باره اولوس جداگانه ازبیک تنها در سده پانزدهم یادآوری می شود که معمولاً با نام حاکم ابوالخیر خان پیوند زده می شود.

پس از مرگ ناگهانی و نا به هنگام تیمور، که در شهر اوتار در قلمرو قزاقستان کنونی در آغاز لشکرکشی دیررس و دیرهنگامش به چین (در فبروری 1405) دیده از جهان فروبست، دولت او دیری نپایید.

هنوز جسد تیمور در خاک سرد نشده بود که فرزندان او بر سر تاج و تخت چنان کشتار و خونریزی بزرگ را به راه انداختند، که هیچ چیزی نمی توانست جلو آن را بگیرد. در این نبردها، امیران- والیان و رهبران قبایل با پویایی به آن ها کمک می کردند. در واقع امپراتوری تیمور پس از مرگش حتا پنجاه سال هم عمر نکرد و در فرجام در زمان شاهرخ- پسرش به چند استان جداگانه فروپاشید.

به سال 1406 در سپاهیان عمر- نوه تیمور- فرمانروای اولوس آذربایجان درز افتاد و بخش بزرگی از جمعیت مردان برلاس کشته شدند. ابوبکر- نوه دیگر تیمور- حاکم غرب ایران دست به کشتار آنان زد. افزون بر این، در 1427، ازبیک ها کوچی ابوالخیر خان (که در باره او در زیر بیشتر خواهیم نوشت) در نزدیکی استپ های کنار سیردریا ارتش نوه دیگر تیمور- الغ بیگ- اخترشناس بزرگ را (که چندی بعد او را به دستور پسرش کشتند)، در هم

کوبید. این گونه، برخی از «نیاکان کبیر» ازبیک های معاصر بس پیرومندان و ماهرانه نیاکان کبیر دیگر شان را نابود و سر به نیست کردند.

به جای تیموری ها در آسیای مرکزی به سال 1500 میلادی شیبانی ها روی کار آمدند. اکنون می بینیم که شیبانی ها چه مردمانی بودند و از کجا سر بر آوردند؟

شیبانیان (نام خود را از نیای خود- شیبان Shayban پسر پنجم جوجی خان گرفته اند) و از هنگام حمله باتویی ها Batu اولوس کوچک کوچ نشین خود را («اردوی خاکستری») در ترکیب اردوی بزرگ یا اردوی زرین در گستره باختری قزاقستان کنونی داشتند. از دید تباری، در بافتار شیبانیان پانزده هزار خانواده متشکل بر چهار قبیله شامل بود: قوشچی ها Kushchi، نایمان ها Naiman، بویراق ها buyrak و قرلق ها.

شیبانیان در اثر رشد جمعیتی چندین سده یی به یک توده فزونشمار مبدل و در نتیجه به چند شاخه فروپاشیدند. اما در نیمه نخست سده پانزدهم، از میان ایشان کسی به نام ابوالخیر خان سر برآورد و در پیرامون خود خویشاوندان و هم‌تباران خود را بسیج نمود و در 1429 به عنوان خان برگزیده شد. او توانست با کمک قبیله نیرومند و منسجم منغیت Mangyt دولت به بس نیرومند کوچیان را پی ریزی نماید که «دولت ازبیک های کوچی» نام گرفت. به لحاظ جغرافیایی این دولت گستره پهناوری را که هسته آن را استپ های دشت قپچاق یعنی بخش مرکزی (میانی) قزاقستان کنونی می ساخت و از دریای کسپین در باختر تا دریاچه بلخاش در خاور در بر می گرفت.

در این جا پرسشی مطرح می گردد مبنی بر این که چرا این دولت «دولت ازبیک های کوچی» نام گرفت؟ زیرا چنین قبیله یی در واقع هیچگاهی وجود خارجی نداشت. در بالا گفتیم که «از دید تباری، در بافتار شیبانیان پانزده هزار خانواده متشکل بر چهار قبیله شامل بود: قوشچی ها Kushchi، نایمان ها Naiman، بویراق ها buyrak و قرلق ها». گمان می رود که این نام به افتخار ازبیک خان-یکی از پرآوازه ترین و بزرگترین حاکمان اردوی طلایی گذاشته شده بود. شیبانیان خود را وارثان پرافتخار او می شمردند.

[یادداشت: به گونه‌ی که در تاریخ بارها دیده شده است، بیشتر پادشاهان برای مشروعیت بخشیدن به تاج و تخت شان و با توجه به این که پادشاهان همواره بنا به پیوندها و رشته‌های دودمانی موروثی بر تخت می‌نشسته‌اند، به محض قدرت یابی، خود را به یکی از فرمانروایان گذشته منتسب می‌دانستند و این گونه برای خود مشروعیت دست و پا می‌نمودند. روشن است آسیای میانه از این سنت مستثنی نیست. برای نمونه، بابر هم برای مشروعیت بخشیدن به پادشاهی خود، خویشان را از بازماندگان چنگیزخان می‌خواند. در موزه نخستین رئیس جمهور قزاقستان شجره‌آقای نظربایف در تابلوی بزرگی روی دیوار کشیده شده است که در آن نشان داده شده که گویا او از نسل بزرگترین خان‌های قزاق در سده‌های گذشته بوده باشد. در این جا هم عین داستان است. از این رو، بسیار دشوار است اکنون تثبیت کرد که آیا به راستی ابوالخیر خان کدامین پیوندی با ازبیک خان داشته بود یا این که برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود، چنین افسانه‌ی را در میان مردم آوازه انداخته بود.]

آن چه که از دید تاریخی تثبیت شده به شمار می‌رود، این است که شیانی نام جوان‌ترین پسر جوجی خان بود. اگر چنین بپذیریم، شیانیان نمی‌توانند از بازماندگان ازبک خان باشند. زیرا ازبک خان از نوادگان مستقیم جوجی خان بود و شیانی هم پسر او، یعنی ازبک خان باید یا برادر زاده و یا هم خواهر زاده شیانی خان بوده باشد.

بحث دیگری است که ابوالخیر خان شیانی خود را از بازماندگان ازبک خان می‌شمرد. این دیگر نیاز به کاوش‌های جدی‌تری دارد که آیا او به راستی از بازماندگان ازبک خان بود یا این که همان گونه که در بالا گفتیم، برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیتش چنین چیزی را بافته بود. -گ.

هر چه بود، درست برای حکومت ابوالخیر خان بود که بر پایه منابع قابل اعتماد تاریخی برای نخستین بار اصطلاح «اولوس ازبیک» به کار برده شده بود. با این حال، در دوره پادشاهی شیخ حیدر پسر و جانشین او (1468-1469) خانه جنگی این دولت را به همان سرعتی که

پدید آمده بود، به همان سرعت نابود کرد. خود شیخ حیدر کشته شد و سلطان های شیبانی بازمانده به آستاراخان نزد خان بومی چنگیزی گریختند.

[برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر نگاه شود به: تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، نوشته میرزا شمس بخارایی، تهران، 1377-گک.]

در سال 1500، دو شهزاده شیبانی که در آستاراخان پرورش یافته و بزرگ شده بودند، برادران محمد و محمود شیبانی دست به یک ماجراجویی خطرناک زدند و در میان زیردستان حاکم آستاراخان آغاز به گردآوری افراد وفادار به خود از جمع منغیت ها نمودند (روس ها آن ها را به نام نوگایی ها Nogai یاد کرده اند) و یک تیم کوچک رزمجویان را آراستند و به جنگ تیوریان شتافتند و بر آنان پیروز شدند.

شیبانیان در 1500 توانستند بدون مقاومت شایان توجهی بخارا و سمرقند را بگیرند. در حوالی 1511 گروه دیگری از شاهزادگان شیبانی به نام های ایلبرس سلطان Ibars و بیلبرس سلطان Bilbars توانستند بدون برخوردن با کدامین مقاومت، با یک ارتش کوچک، خیره را بگیرند. این گونه، این شیبانیان بودند که بر نوک نیزه های شان نام «ازبیک» را که در آن هنگام هیچ گونه بار تباری واقعی نداشت، به آسیای مرکزی به ارمغان آوردند.

با این حال، تاریخ نگاری historiography معاصر دولتی ازبیکستان عنایت چندانی به شیبانیان ندارد و به گونه دادگرانه یی می پندارد که در مقایسه با تیموریان، شیبانیان در بسیاری از موارد بازنده هستند. در واقع، شیبانیان جدا از تصرف قدرت، هیچ کار شایان توجهی انجام ندادند و این گونه نمی توان بر آنانان بالید، نازید و افتخار کرد.

خود محمد شیبانی (شییک خان) در 1510 در جنگ با پارسیان (اسماعیل صفوی) کشته شد و صفویان از کاسه سر او جام طلاکاری شده باده پیمایی ساختند. پس از شکست از پارسیان، دولت واحد او فروپاشید. به گونه یی که در سال 1512 شیبانیان چهار خان نشین

(خانات) داشتند. در سال 1598، ابوالمومن خان- آخرین خان بخارا و سمرقند به دست پیرامونیانش سر زده شد. آن گاه به جای شیانیان دودمان خویشاوند شان- چنگیزیان آستراخانی (هشترخانی یا استرخانی) که همین گونه از بازماندگان جوچی بودند، فرمانروایان آسیای مرکزی شدند.

این گونه، عناصر اصلی یی که «قوم نامنهاد ازبیک» را در درون آسیای مرکزی القاء نمودند، عبارت بودند از قبیله منغیت (نوگایی ها) و نیز شیانیان یا شیانیان که به نوبه خود متشکل بودند بر اتحادیه رنگارنگ تیره های کوچک که زیر چتر نام رهبر خود- شیانی خان گرد آمده بودند.

به گونه سنتی چنین پنداشته می شود که ملت ازبیک آینده متشکل بود بر 92 طایفه و قبیله برخاسته از دشت قبچاق. اما، به گونه یی که سلطانف- تاریخدان معاصر تثبیت نموده است، این 92 طایفه و قبیله در بر گیرنده همه نام های اکثریت اقوام تورکی زبان و غیر تورکی زبان باشند آسیای میانه در آن هنگام می گردیده است».

(см. подробнее - Султанов Т. Кочевые племена Приаралья в XV-XVII вв.// Вопросы этнической и социальной истории. М., 1982).

درست به همین دلیل، به گواهی ک. کوهن- انتروپورلوژیست سرشناس، ازبیک های کنونی از دیدگاه نژادی، تباری اند بس ناهمگون. در میان آن ها هم نمایندگان آشکارا اروپاییدی و هم «به شدت منگولوییدی» و همین گونه شمار فراوان افرادی که به درجات مختلف در اثر آمیزش گروه های تباری گوناگون به میان آمده اند.

(Дубова Н.А. Современные антропологические совокупности и этнокультурные общности на территории Средней Азии// Расы и народы. Выпуск №27, 2001, с. 107).

این گونه شبه ملت یا پروتوناسیون protonatsion ازبیک چیزی بیش از «اولوس کوچی نامنهاد ازبیک» ابوالخیر شیانی نیست. این در حالی است که بسیاری از ازبیک های

«ابوالخیری» حاضر به شرکت در ماجراجویی های شاهزادگان نگردیده و در سرزمین های بودوباش خود در استپ های قزاقستان ماندگار شدند و با این کار به گونه بلافصل در شکلگیری ملت قزاق مشارکت ورزیدند، اما به هیچ رو ازبیک نه.

از همین رو هم بود که یودین Yudin در این باره نوشت: «پارادوکس تاریخی آن است که بخش عمده قوم ازبیک- باشندگان استپ های قزاقستان، خود را «قزاق» می خوانند و دیگر ازبیک نامیده نمی شوند. این در حالی است که باشندگان غیر ازبیکی تورکی زبان آسیای میانه با پذیرفتن شمار معینی از قبایل ازبیک از خاور دشت قبیچاق در جمع خود، پس از سال 1917 همه به عنوان ازبیک شناخته می شوند.» (ص 153).

به هر رو، در آن برهه، شمار بسیار بزرگ «دولت» هایی چون «دولت ازبیک های کوچی» وجود داشتند؛ مانند- دولت های: جمعه دوک Dzhumaduk، اوروس خان، کوروچوک Kuyruchuk، بارک خان، توخته ماش Tokhtamysh و... معمولاً این گونه «دولت ها» از سوی یک نسل و بسیار به ندرت از سوی دو نسل پدید می آمدند، یعنی زمانی پدر آن را پی می ریخت و سپس پسر از دست می داد.

از دید تباری باشندگان همه این «دولت ها» دارای بافتارهای پیچیده و کامپوزیت بودند. در ترکیب آن قبایل، بیشتر طوایف مربوط به قبایل گوناگون مختلف شامل می شدند که پیوسته در جستجوی چراگاه های بهتر از جایی به جای دیگری می کوچیدند و گاهی هم دست به لشکرکشی های خودسرانه به خاطر به دست آوردن طعمه می یازیدند و یا هم از ترس دشمنان نیرومندتر می گریختند.

نتیجه گیری هایی چند:

1. تا اوایل سده بیستم در هیچ منبع تاریخی و در هیچ گزارش تثبیت شده باشندگان محلی خبری تثبیت شده و واضحی از ازبیک ها همچون یک تبار («اتنوس») مستقل دیده نمی شود. تنها اصطلاحاتی چون «سارت» ها که برای تشخیص باشندگان

زمیندار [و بازرگان شهری] آسیای مرکزی به کار می رفت، قرغیزها، ترکمان ها و قزاق ها دیده می شود. اما چیزی به نام تبار ازبیک به چشم نمی خورد.

2- در درازای سده های پانزدهم و هفدهم اصطلاح عجیب و غریب «قزاق ها- ازبیک ها» و یا برعکس «ازبیک ها- قزاق ها»، بسیار رایج شده بود که بیشتر به ویژه در منابع پارسی نام ساکنان استپ های دشت قپچاق، یعنی مناطق جنوبی و مرکزی قزاقستان کنونی را با این نام ها یاد می کردند.

3- ازبیک های «تاریخی» یعنی نیاکان نخستین بلافصل ازبیک های کنونی نسبتا به تازگی در صحنه تاریخ پدید آمدند و در واقع از خارج به گستره ازبیکستان کنونی آمده بودند. [یعنی برخلاف ادعاهای پیوسته مقامات این کشور، ازبیک ها باشندگان بومی این سرزمین نه بل که مهاجر اند-گ.].

این «ازبیک» ها برخاسته از کدام طایفه یا قبیله مشخص که در پیرامون آن کدامین پروسه های اتنوژنیز (ریختیابی تباری) صورت گرفته باشد، نبودند، بل که «ازبیک»- نام عمومی باشندگان دولت کوچی نوادگان شیانی خان بود.

4- خود نام «ازبیک» بر باشندگان گستره ازبیکستان کنونی بنا به یک رشته عوامل ذهنی و از بسیاری جهات صرفا تصادفی گسترش یافته است.

فشرده تاریخ آسیای مرکزی:

محمد شیانی خان کوچروان ناهمگون و نامتجانس از دید تباری دشت قپچاق را در یک تشکیلات دولتی کم و بیش منسجم متحد می گرداند و با حمایت خان های مگولستان Mogulistan (که در آن زمان شمار شان به چند تا می رسید) و آغاز به منقاد تیموریان پراکنده می نماید. او با توجه به پراکندگی شدید متصرفات تیموریان توانست نسبتا به سرعت به اهداف خود برسد. دودمان تیموری در آن هنگام به آن پیمانانه فزونشمار شده بود که برای همه «امیران» شهرها چه که حتا روستاها در گوشه و کنار بیک نشین ها بسنده نمی کرد. اما

شیبانیان با تصرف آسیای مرکزی نتوانستند و نمی توانستند هم که در یک زمان بسیار محدود کدامین جامعه تباری پایدار را ایجاد کنند.

بخش اعظم شیبانیان بخارایی که در میانه های سده شانزدهم به دست یکی از شاخه های خود شان به نام دودمان عربشاهیان شیبانی سر به نیست شدند، توانستند تنها زمانی چند در خیره فرمان برانند. اما در سال 1598 آخرین خان شیبانی را در آن سامان سر زدند و پس از آن قدرت در خیره به دست دودمان خان های قنغرات Kungrad رسید که همیشگی ایشان با چنگیزیان، تردیدهایی مدلی را حتا در میان معاصران خودشان هم برانگخته بود.

در بسیاری از بخش های آسیای مرکزی و بخارا، قدرت به چنگیزیان رسید که برخاسته از آستراخان بودند- آستراخانی که آن را ایوان گروزنی (مخوف، سهمگین، ترسناک) گرفته بود. دودمان چنگیزیان آستراخانی (هشترخانی) تا میانه های سده نوزدهم تا زمانی که از سوی اشرافیت قبیله یی منغیت ها سرنگون شدند، فرمان می رانند.

دودمان نو منغیتی بخارا (1753-1920)، از دریافت لقب خان سر باز زدند، چون چنگیزی نبودند. از این رو، کشور را با داشتن عنوان امیری تا ورود ارتش سرخ کارگری و دهقانی در سال 1920 اداره می کردند.

[در این جا چند نکته شایان یادآوری است. یکی این که منغیت ها (دست کم دودمان رهبری شان) توده یی بودند مختلط و آمیزش یافته با تاجیک ها و سادات عرب و از همین رو هم لقب سیدی داشتند. مانند سید عالم خان و... دو دیگر این که آن ها با توجه به داشتن وجهه مذهبی، لقب امیری را که دارای بار مذهبی هم بود، بیشتر ترجیح می دادند. سه دیگر این که در آتیه لقب امیری نسبت به لقب خانی برتری و چربی معینی یافته بود و لقب خانی را به جایگاه دم رانده بود.

دلیل آن این بود که در جنوب، دوست محمد خان- حاکم کابل با برگزیدن لقب امیری در برابر انگلیسی ها اعلام جهاد کرده بود و از این رو در میان مردم مسلمان منطقه از جمله هند

و آسیای میانه مردم شهرت بسیار به دست آورده بود. از همین رو، چون با افتادن آسیای میانه به دست روس ها مردم و به ویژه روحانیون از این که بخارا استاتوس تحت الحمایگی روس ها را پذیرفته بودند، ناخشنود بودند و خواهان اعلام جهاد در برابر روس ها بودند؛ از همین رو، داشتن لقب امیر با توجه به وجاهت مذهبی یی که به فرمانروایان بخاری می داد، نسبت به لقب خانی چیرگی یافته بود و چهار دیگر این که منغیتی ها پس از افتادن آسیای میانه به دست نادر افشار توانسته بودند با پشتیبانی نادر افشار به گونه نهایی بر امیرنشین بخارا حاکمیت پیدا نمایند. -گک.]

خان های مستقل خوقند (که از 1710 تا 1870 در دره فرغانه فرمان می راندند) نیز خود را از اسلاف چنگیز خان می شمردند، اما در واقع از یکی دیگر از تیره های قبیله یی به نام مینگ برخاسته بودند.

از دید ما یودین Yudin حق به جانب بود که نوشته بود: «ازبیک های دشت قبچاق» همو تبار (اتنوس) کوچی یی بودند که از میان رفتند و نابود شدند. (همان اثر ص. 99) آن هم چنان ناپدید شدند که تقریباً حتا از خود ردپایی برجا نگذاشتند.

با توجه به آن چه که در بالا آوردیم، پنداشتن تیمور به عنوان نیای کبیر ازبیک ها بدان می ماند که چیانکای شک (چینگانچوک Chinganchuk) را بنیادگذار ایالات متحده بخوانیم!

تیمور کجا و بازماندگان کنونی او (باشندگان) ازبیکستان معاصر کجا؟ میراث داران کنونی امیر تیمور، با استدلال های «قانع کننده» خویشاوندی و همیشگی شان، پسران ستوان اشمیت معروف را به یاد می آورند!

فصل دوم:

(یادداشت: با توجه به دراز بودن، تنها گوشه هایی از فصل های دوم و سوم را ترجمه کرده ایم -گک.)

پرسشی که مطرح می گردد، این است که آیا یک توده «مصنوعی» و «ساختگی» می تواند رهبران طبیعی داشته باشد؟ این سوال برای کنکاش لفظی مطرح نمی شود، بل که یک پرسش کاملاً عملی است. به گونه ای که می دانیم، هر ساختار دولتی باید دارای شالوده استواری در قالب ایده های خاصی که در واقع، در نظر است (بایسته است) تحقق بیابند، باشد. دولت «ازبیک» از این قاعده مستثنی نیست. اما ایده های مطرح شده مورد نظر، باید کدامین ایدئولوژی و راهبرد توسعه را برای لایه معین حاکم تدوین و پیشنهاد نماید.

در دوره شوروی آشکارا دو گرایش برجسته بود که کنون هم تقریباً همین گونه شناسایی می شود: در چهارچوب دگم های سطحی فراگرفته شده سوسیالیستی، **خودگردانیخواهی عمومی تورکی زبانی و خودگردانیخواهی «ملی»** میان هم رقابت می کردند و کنون هم می کنند.

هدف گروه نخست- ایجاد جمهوری شوروی تورکی زبان با ارتش، خزانه داری و دستگاه مدیریتی خودی در چهارچوب شوروی پر از شکست و ریخت در گستره ای از باشقیرستان (کنون باشقورتستان) تا بندر کوشکا در مرز ترکمنستان و افغانستان بود.

هدف گروه دوم- ایجاد تشکیلات (واحدهای سیاسی) کوچکتر خودگردان «ملی».

گروه نخست بیشتر شامل فرزندان قبایل کوچی یا کسانی می گردید که خاستگاه شان آسیای مرکزی بود- رهبران به اصطلاح «خوقندی» مانند: مصطفی چوقای / چوقایف (قبچاق خوقندی)، محمد جان تئنشپایف Tynyshpaev (نایمان)، سیرعلی (شیرعلی) لاپین (تاتار فرغانه ای)، تورار رئسقل اف (دولتی یا دوغلاتی)، احمد ولیدی (باشقیری) و...

گروه دوم شامل فرزندان بیگ های زمیندار، بای ها، بازرگانان و همچنین کسانی می گردید که از میان خانواده های روحانیون مسلمان برخاسته بودند مانند: عبدالله رحیم بایف، فیض الله خواجه یف، Kaygysyz آتابایف، عطاخواجه یف، عثمان خواجه یف، قاری یولداش

پولادوف، عبدالقادر محی الدینف، برادران برهائف، سعدالله تورسون خواجه یف، برادران قاسم خواجه یف و بسیاری دیگر.

افزون بر این، خودگردانیخواهان (اتونومیست های) «ازبیک»، دقیق تر- تورکی زبان های ناسیونال اتونومیست از آغاز سده بیستم آشکارا به دو بخش نابرابر تقسیم شده بودند. نخستین بخش آن (اقلیت)- آرمانگرایان، هواداران صادق و باورمند وحدت تورکی زبانان بودند، که هراسی از دفاع از باورهای خود حتا در برابر استالین هم نداشتند و در این راه مهاجرت یا مرگ را ترجیح می دادند. مانند (زکی ولیدف (ولیدی) طوغان، تورار ریسقوفل Turar Ryskulov و به میزان کمتری- مصطفی چوقایف،

دوم- گروه بزرگ اکثریت فرصت طلب و پراگماتیست ها (عملگرایان) بودند، که راه ارتداد (عقب نشینی) و سازش را برگزیدند. برای آن ها، همسویی با رژیم شوروی، به معنای سازش شخصی بنا به ملاحظات کرسی پرستی careerism و رسیدن به جاه و دستگاه بود. همه این کسان را در گام نخست خاستگاه اجتماعی (خانواده های بازرگانان و رجال مذهبی) و در مرحله دوم، نوعی ناسیونالیسم ویژه- معجون مرکبی از روسی ستیزی و دیدگاه های خودگردانی خواهانه، تا جایی پان تورکی و بیشتر خودتجربیدی؛ متحد می گردانید.

«کمونیسم» برای آنان به خاطر ستر و اخفا همچون پوشش راحتی ضرور بود تا در زیر چتر و پشت پرده آن بتوانند برنامه های اصلی سیاسی خود را پنهان کنند. قدرت مستقل در یک دولت بگذار کوچک اما مستقل. [به مصداق این که «پشه مستقل باش اما معاون فیل نه!»- گ.]

در این حال، درست در یک کشوری که دارای استقلال کامل نه (بل که تنها خودگردان) باشد، به گونه یی که بشود مسوولیت های سنگین و پرهزینه دفاعی و توسعه اقتصادی را بر دوش مرکز گذاشت و از آن به گونه منظم پول نقد به دست آورد و در این حال در پیشگاه هیچ مرجعی در باره مصرف آن پاسخگو نبود و گزارش نداد.

«کمونیست» های بخارا و خوارزم - افراد بسیار رنگارنگی بودند. تقریباً همه آن ها فرزندان نه تنها ثروتمندان، بل که بازرگانان بسیار ثروتمند بخارایی و سمرقندی و کارگزاران دولت های امیران و خان ها بودند و تقریباً همه آموزش های دینی را در مدارس مذهبی فرا گرفته بودند. ریشه های اعتراض آن ها نه اجتماعی، بل که همانا قبیله یی بود. آن ها آدم هایی بودند آزرده از دست دولت امارت بخارا و خان خیوه و تا جایی هم از دولت تزاری که در جاهایی حقوق و منافع مالی آن ها را زیر پا نهاده بود.

برای نمونه، انگیزه فیض الله خواجه یف، که خود فرزند تاجر میلیونر [تاجیک] بخاری بود، در عرصه مبارزه برای زدایش بی عدالتی های اجتماعی نظام های کهن، اعتراض در برابر دادگاه بر سر تقسیم دارایی پدرش پس از مرگ او گردید: چون از پدر او فرزندان بسیاری از همسران فراوانش بازمانده بودند، از همین رو بر اساس فیصله دادگاه برای فیض الله میراث کمتری از آن چه که انتظار داشت، رسیده بود، از همین رو، او می پنداشت که در حقش ستم شده است. درخواست وی به امیر مبنی بر بازنگری و مرافعه در باره فیصله دادگاه دستاوردی به همراه نداشت. همین بود که در نهاد فیض الله جوان انگیزه های انقلابی (به خاطر تامین عدالت اجتماعی) جوانه زدند.

او در دسامبر 1917، به نمایندگی از تعداد انگشت شماری از دوستان خود - بخاریان جوان (جوانان بخارایی) (که از دید ایدئولوژیکی - ملی گرایان تپیک بورژوایی بودند) از کولیسف Kolesov - رییس شورای کمیساریای خلق کشور همسایه - ترکستان شوروی خواست تا به میهنش - بخارا لشکر کشی نماید و امیر منفور را براندازد و سرنگون نماید.

کولیسف ساده دل و کمسواد، به سرعت به فراخوان «روشنفکران بخارایی» پاسخ مثبت داد. آن هم بیشتر به خاطر این که فیض الله به او وعده پشتیبانی کامل داده بود و سوگند خورده بود که ارتش امیر به محض دیدن پرچم سرخ سپاهیان وی پا به گریز خواهد گذاشت و پراکنده خواهد شد و مردم به پا خواهند خاست. اما ماجراجویی با شکست رو به رو شد. «مردم ناسپاس بخارا» نه تنها سر به شورش برنداشتند، بل که آغاز به مقاومت سرسختانه یی

در برابر توطئه گران نمودند: بیگانگان ناخوانده را با سنگ و چماق و بیل و کلند و تازیانه زدند.

در 1920، همین فیض الله خواجه یف بار دیگر همان ماجراجویی سال 1918 خود را مو به مو تکرار می کند. اما این بار نیروهای نظامی ترکستان بارها بیشتر و نیرومندتر از بار نخست بود. در این هنگام از مرکز روسیه رفیق فرونزه با ارتش سرکوبگر خود از راه فرا رسیده بود. هر چه بود، یورش ارتش سرخ به بخارا به سان یک توفان سهمگین همه چیز را درنوردید. پس از یورش پیروزمندانه که همراه با تاراج شهر، آتشباری توپخانه بر آثار تاریخی و حتا بمباران مناطق نشیمنی بود، «ارتش کمونیستی» در بخارا نظم نوین خود را به ارمغان می آورد.

فیض الله خواجه یف هم نخست شورای کمیساریای خلق سراسری بخارا و سپس صدر دائمی شورای کمیساریای خلق «ازبیکستان» شوروی می شود. در این هنگام در واقع نه مبارزه بلشویک ها در برابر مخالفان بلشویک ها، و نه مبارزه کمونیست ها در برابر مخالفان ایدئولوژیک شان؛ بل نوعی رقابت میان محافل و حلقات بازرگانی-مالی خان نشین های پیشین بخارا و خیره روان بود.

شایان یادآوری است که خود ایده ناسیونال اتونومیسیم (خودگردانی ملی) ازبکی نیز هیچگاهی بر پشتوانه آرمان های متعالی رستاخیز ملی استوار نبود، بل که تنها و درست در راستای منافع کوتاهنگرانه و تمایلات قدرت طلبانه خود نخبگان متوجه بود.

طرفه این که در 1920-1921 فیض الله خواجه (یف) در بخارا پنهانی میزبان پرافتخار احمد ولی زکی ولیدی- رهبر ناسیونالیست های باشقیری که از نزد ارتش سرخ گریخته بود، گردید. آن ها قورولتای سراسری تورکی زبانان را برگزار می کنند، سازمان (حزب) واحد تورکی «اتحادیه ملی ترکستان» را می سازند و پرچم آینده، «دولت تورکی» را طراحی و دیزاین می کنند و برای برهم زدن روابط با روسیه برنامه ریزی می کنند.

(мемуари, Валиди А. Воспоминания. М, 1997, с. 340-355).

با این هم، امروز، به افتخار فیض الله خواجه یف در ازبیکستان نشست ها و همایش های رنگارنگی برگزار می شود. یاد او با نامگذاری های خیابان ها در شهرستان های مختلف جاودانه می شود و پرتره اش در یکی از نخستین تمبر های پستی «مستقل» با تیراژ بزرگ نشر و پخش می شود.

کریمف تنها به دلیل نزدیکی نسبی تاریخی زمانی، خواجه یف را در شمار «نیاکان کبیر» خود نیاورده است. ناگفته پیداست که به خواجه یف «بنیادگذار ازبیکستان شوروی» که در سال 1938 تیرباران شده بود، یعنی در همان سالی که کریمف پا به گیتی نهاده بود، بهتر است لقب «پدر» داده شود تا نیای کبیر!

مثال بارز و برجسته فرمانروای آسیای میانه یی در دوره ایجاد «دولت ازبیک» - عبدالله رحیم بایف است، که با اشاره درست اکادمیسین ر. ماسف R.Masov، «چند بار بسته به این که او را در کجا، چه وقت و برای چه کرسی یی می خواهند بگمارند، ملیت خود را پیوسته تغییر می داد.»

(Масов Р. История топорного разделения. Душанбе, 1991, с. 35).

در واقع، شاید بتوان با محقق روسی -آباشین S. Abashin همونوا شد که رحیم بایف یک سارت معمولی - فرزند یک تاجر ثروتمند خجندی بود و کسانی چنو در میان رهبران چندملیتی «ازبیک» آن برهه کم نبودند.

مثال بارز دیگر - سعدالله تورسون خواجه یف - یک تاشکندی بومی بود که خاستگاه قومی و زادگاهی کاملاً مه آلودی داشت. او در همه پرسشنامه های حزبی نوشته بود که «دهقان زاده» است. اما در پرسشنامه تثبیت ملیت یا یک خط تیره می نوشت و یا هم خود را به نام رحیم بایف (شهروند جمهوری یی که در آن برهه در آن کار می کرد)، معرفی می کرد. اما

در اصل یک تاجر ثروتمند و نماینده یک خانواده مذهبی و در عین حال یکی از پرشورترین و پویاترین ناسیونالیست های اتنومیست (خودگردانی خواه) بود.

چه کرسی هایی نبود که او در آن کار نکرده بود: کمیسار خلق در امور بهداشت، کمیسار خلق در امور داخلی، کمیسار خلق در امور خارجه ترکستان در سال های 1920-1921، صدر حزب کمونیست بخارا و صدر کمیته اجرایی مرکزی، پس از آن - رئیس کمیته انقلابی پامیر (کنون منطقه خودگردان بدخشان کوهستانی)، در نیمه دوم سال های دهه 1920 - کمیسار خلق تجارت و اقتصاد و رئیس کمیته برنامه ریزی امور خارجه جمهوری خوارزم، پس از آن - رئیس مرکز عمومی تولید پنبه (پخته) و منابع آبی آسیای میانه در تاشکنت و در فرجام در سال های دهه 1930 - رئیس اداره منابع آبی قزاقستان.

...و یا هم یولداش آخند بابایف (پدر بزرگ ازبیک کی کالینین) که سالیان دراز صدر هیات ریسه شورای عالی ازبیکستان بود و فرزند یک خانواده ثروتمند کاشغری (اویغورتبار) از مهاجرانی که در فرغانه ساکن شده بودند.

نورالدین محی الدینف - باشنده محله الن های تاشکنت، یگانه «ازبیک کی» که به کرسی دبیری (سکرتری) کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی رسیده بود، و خود را از نوادگان دور موسس این محله می پنداشت، از النیای قفقاز یعنی اوستی بود.

به گونه یی که محی الدینف در اواخر سال های دهه 1940 در خاطرات خود می نویسد، نزدیک بود او را به خاطر این که فرزند یک خانواده بای است، مورد اختناق قرار بدهند. اما او موفق به گرفتن برائت شده و با لول خوردن و شیرجه زدن توانسته بود رهایی یابد. این که او با خانواده رهبران میلیونر بخارایی - محی الدینف ها از رشته پدری خویشاوندی داشت یا نه، روشن نیست. اما دست کم پیوند او با این خانواده از رشته مادی به گونه بیخی موثق تثبیت شده است. او نواده حاجی - صاحب فروشگاه شناخته شده است.

روی هم رفته، درست به لطف منشای مصنوعی و ساختگی خود، «نخبگان نام نهاد ازبیک» در اصل دارای خاستگاه های چندتباری (پولی اتنیک) اند و ریشه های تباری چند شاخه یی دارند.

در سال 1951، عبدالرزاق مولانف - صدر شورای وزیران ازبیکستان به خاطر داشتن گرایش های ناسیونالیستی «قزاقی» از کرسی اش برکنار شد. او در همه اسناد و پروفیل ازبیک ثبت شده بود. اما برخاسته از استان ترکستان قزاقستان بود و در ازبیکستان، او را بیگانه می شمردند، و او را به بالا کشیدن و به کرسی رساندن کادرهای قزاقی هم تبار خودش متهم می ساختند.

خود اسلام کریمف، درست مانند نزدیکترین همکار چندین ساله اش - اسماعیل جوهره بیکف، ایرانی سمرقندی یعنی از نوادگان مهاجران ایرانی یی است که زمانی از پارس آمده بودند. گفتیم «مهاجران ایرانی». این اصطلاح را رسانه های علمی بومی با اندکی زرنگی همانا به همین شکل به کار می برند که جا افتاده است. در واقع اکثریت قریب به اتفاق پارس ها یا «ایرونی» ها به هیچ رو مهاجر نبودند، بل بردگان عادی یی بودند که ترکمان ها آن ها را از مناطق شمال خاوری ایران کنونی ربوده و و در بازارهای برده فروشی سارت ها (تاجیک های شهرنشین و بازرگانی که با گذشت زمان تورکی زبان شده بودند) در شهرستان های بزرگ به فروش می رساندند. این نوعی کسب و کار و پیشه ترکمان ها در درازای بیش از چهار یا پنج قرن گذشته بود. برده های ایرانی در عرصه های مختلف بیشتر در بخش کشاورزی، باغبانی و نیز به عنوان خدمتگاران و پیش خدمتان در خانه ها کار می کردند.

در باره شمار این گروه تباری می شود از روی این فاکت داوری کرد: «هنگامی که نیروهای روسی به خیوه (ماه مه 1873) آمدند، تنها در این خانات 40,000 برده را آزاد ساختند که شماری از آنان بی درنگ آغاز به کشتن صاحبان دیروزین خود نمودند.

درست همین «ایرونی» ها- بردگان رنج‌دیده و ستم‌دیده دیروزین در خدمت ارتش روسیه درآمدند و به عنوان راهنما شامل وظیفه شدند و بیشتر به کندن چاه برای سپاهیان که کار بس مهم و ضروری یی در مناطق ریگزار و کم آب بود، می پرداختند. درست به خاطر همین نزدیکی به «اشغالگران مهاجم» بود که مردم بومی آن ها را دوست نداشتند و در نیمه دوم سده نهم به آن ها حسادت می ورزیدند.

[**یادداشت گزارنده:** شایان یادآوری است که پارسیان یا ایرانیان از گذشته های دور در آسیای میانه حضور داشتند. برای نمونه، بخشی از آن ها هنوز در زمان شاه اسماعیل صفوی پس از شکست دادن شیانی خان در پشتیبانی از بابر به رهبری نجم ثانی در این جا بودند و حتا پس از آن که بابر آسیای میانه را پس از کشته شدن نجم ثانی ترک گفت، در این دیار ماندگار شده بودند.

شماری هم پیش تر از این در اثر یورش های شیانیان به شمال خاوری ایران به عنوان اسیر و برده آورده شده بودند. پسان ها پس از آن که نادر افشار آسیای میانه را گرفت، گروهی را در آن جا گماشت. نادر با گرفتن آسیای میانه در 1740، در واقع زمینه برافتادن هشرخانین و به فرمانروایی رسیدن منغیت ها را فراهم کرد. او محمد حکیم بای آتالیک را به عنوان نماینده خود گماشت که لقب امیر کبیر گرفت. آتالیک در 1947 با اعدام ابوالفیض خان- آخرین پادشاه هشرخانی در مدرسه میر عرب بخارا، پادشاهی این دودمان را برانداخت و پادشاهی دودمان منغیتی را پی ریخت.

چیزی که بسیار مهم است، این است که بسیاری از ایرانیان در دولت های آسیای میانه در سده نهم در دستگاه های دولتی کار می کردند و کرسی های بسیار مهمی داشتند. چنانی که م. آ. عبدالرحیمف در ص. ص. 181-182 کتاب «شرح مناسبات کشاورزی در آسیای میانه...» و بانو ب. اسماعیلوا در ص. 42 کتاب وزین «تاریخ امارت بخار» 2005، خجند نوشته اند، «...به گواهی منابع در دولت محمد رحیم بای ایرانیانی که پس از رفتن دسته های جنگی ایرانی (منظور از سپاهیان نادر افشار است-گ.)، در این دیار ماندگار شده بودند؛ در بخارا از نفوذ و تاثیر بزرگی برخوردار بودند. برای مثال؛ قوریگی- دولت بای و قاضی سید

نظام الدین - ایرانی بودند. همین گونه، محمد رحیم بای ایرانیان را در دسته های جنگی و کرسی های بالای دولتی گماشته بود.

در آینده نیز بازماندگان همین ها سر رشته کارگردانی دولت را در امارت بخارا در دست داشتند. شایان یادآوری است که محمد رحیم بای فرزند محمد حکیم بای آتالیق بود.

این ها به کنار، حتا در دوره شوری نیز شمار بسیاری از چپی های ایرانی از ترس اختناق دولت پهلوی به آسیای میانه و قفقاز گریخته بودند. -گک]

بر اساس برخی از منابع، شرف رشیدف - رهبر پیشین ازبیکستان در دوره برژنف نیز برخاسته از همین ایرانیان بود. همو او بود که راه را برای فراز آیی این گروه تباری از نردبان قدرت در اواخر دوره شوروی و پس از فروپاشی شوروی در ازبیکستان هموار گردايند.

فصل سوم:

رقابت اصلی در ازبیکستان در دوره شوروی - مبارزه فرغانه یی ها با تاشکنتی ها بود. در آغاز نمایندگان سمرقند و بخارا را از ترس برخورداری آن ها از آموزش و پرورش برتر و زندگی چند سده یی در محیط فرهنگی برتر غیر ازبیک (بیشتر تاجیکی و کمتر ایرانی) به دایره قدرت راه نمی دادند. [باید به یاد داشت که پس از فیض الله خواجه یف، در دو دهه و نیم نخست حیات ازبیکستان شوروی، قدرت در دست تاشکنتی ها و فرغانه یی ها بود. گک]

این بود که «فرغانه» یی ها و «تاشکنتی» ها یکی پس از دیگری با تناوب یک دیگر را در رهبری دولت در روند رقابت بس شدید عوض می کردند. در این حال آن ها از اواخر سال های دهه 1930 تا میانه های سال های 1950 افراد دارای خاستگاه های غیر ازبیک را در رده های بالایی رهبری ره نمی دادند.

تنها شرف رشیدف که خود یک جیزاکی (شهری در نزدیکی کوه دروازه تیمور سمرقند) بومی بود، توانست اوضاع را از ریشه دگرگون کند. جزاک، حاشیه و حومه تاریخی،

اقتصادی و تباری سمرقند شمرده می شود. او پس از رسیدن به قدرت، آغاز به گماشتن کادرهای خویشاوندش در همه جا نمود.

رشیدف در آغاز رحمان قل قربانف بخارایی را به عنوان صدر شورای وزیران در کرسی کلیدی نخست وزیری گماشت (نخست وزیر ازبیکستان شوروی در سال های 1961-1971). سپس یک «جنوبی» دیگر هم میهن خود از جیزاک-ن. خدای بردی یف را به عنوان صدر هیات ریسه شورای عالی ازبیکستان شوروی در سال های 1971-1984 ساخت. در پی آن با پشتیبانی بی چون و چرای رشیدف بود که نظر ماتچانف خیره یی در سال های 1984 تا 1971 صدر هیات ریسه گردید.

[تردیدی نیست که کریمف که از مهره های اصلی تیم شرف رشیدف بود، نیز در سایه حمایت او بود که به کرسی های بلند دولتی و در نهایت به رهبری ازبکستان رسید-گ.]

کریمف پس از به قدرت رسیدن، در آغاز در سال های نخست ریاست خود برای حفظ تعادل و موازنه سیستم ویژه همزیستی تریومویرات «سه گانه» قدرت را به میان آورد که در آن نمایندگان هر سه شاخه حضور داشتند: رئیس جمهور کریمف (نماینده سمرقند، بخارا و جنوبیان)؛ نخست وزیران- غیرت قادرف (در سال های 1984-1989) و میر راحت میر قاسمف (در سال های 1989-1990) - تاشکنتی ها؛ معاون رئیس جمهور- شکور الله میر سعیدف (در سال های 1990-1992) و صدر هیات رییس شورای عالی- میرزا علیم ابراهیمف (در سال های 1989-1990) - فرغانه یی.

اما چنین سیستم بازدارندگی و توازن دیری دوام نیاورد. کریمف به محض تحکیم قدرت شخصی، آغاز به «پاکسازی» کرسی های بالایی نمود. کرسی معاونیت رییس جمهور لغو شد. استاتوس سخنگوی شورای عالی («عالی مجلس») به گونه چشمگیری پایین آورده شد و خود کریمف رهبری شورای وزیران (کرسی نخست وزیری) کشور را هم در دست گرفت.

این گونه، فرمانروایی چندین ساله شرف رشیدف (یا به گونه یی که زمانی رفیق نشائف آن را تیم «شرف رشیدیان یا شرف رشیدفی ها» می خواند)، همچون سیستم استبدادی فاسد و مباشر پرور، شالوده رستاخیز تیم بخاراییان-سمرقندیان و بازگشتن آنان [پس از یک دوره کوتاه فتور میان اواخر سال های دهه سی و میانه های سال های دهه پنجاه سده بیستم-گ.ک.] بر اریکه قدرت گردید.

رشیدف چنان توانسته بود لشکری از «هم سرزمینیان و هم میهنان» جنوبی خود را وارد لایه های بالایی و میانی «نومنکلاتورا» (دستگاه دیوانسالاری) بسازد که جانشینانش فرصت تلافی جویی و دور افکندن آن ها از دستگاه دولتی را نیافتند. عثمان خواجه یف محافظه کار بسیار وابسته به مسکو بود و از مرکز می ترسید. رفیق نشائف هم که مدت درازای در بیرون از کشور در کرسی های دیپلماتیک کار کرده بود، از کشاکش های درونی در ازبیکستان دور بود.

[**یادداشت گزارنده:** باید به خاطر داشت که ازبیکستان به عنوان یک واحد جغرافیای سیاسی نو مانند سایر کشورهای منطقه ما چون افغانستان، تاجیکستان، ترکمنستان، پاکستان و... یک کشور ساختگی و مصنوعی نو بدون پیشینه تاریخی است با نام مصنوعی و «ملت مصنوعی» که در سرزمین تاریخی بخارا همچون یک دولت بوفر در سیمای کشور-ملت بنا به منافع جیوپولیتیک شوروی پیشین به میان آورده شد و عین همان پیچیدگی ها و مشکلاتی را دارد که سایر کشورهای منطقه.-گ.ک.]

آن چه مربوط به قرغیزستان می گردد، نیازی به هیچگونه تاریخ پردازی و داستان سرایی نو نیست. چندی پیش شاهد برگزاری جشن پرشکوه سالگرد 2200 سالگی دولتداری بهادران (باتوران) قرغیزی بودیم. این «ماجرا» را اگر تمایل خیره سرانه کسانی که برای ماندن بر اریکه قدرت، لکه های سفید در تاریخ را در نظام آموزشی خود با خود قطعات تاریخی افسانه یی پر نمی کردند، نمی بود؛ می شد بیخی همچون یک فکاهه خنده آور تاریخی ارزیابی نمود.

[**یادداشت گزارنده:** قرغیزها که نام اصلی شان خیاکاس ها است، در اصل از تبار دینلین اند که شاخه یی از سپیدپوستان اروپاییدی به شمار می رفتند. در آثار تاریخی باستانی چین از خیاکاس ها یا خیاگاس ها همچون مردمانی نام برده شده است که دارای موهای سرخ و بور و چشمان شیشه یی (سبز و آبی) بودند و بلند قامت و سپید پوست. سرزمین اصلی و نیایی و خاستگاه شان دامنه های شمالی کوه های تیان شان و آلتای کوهستانی است. بازماندگان قرغیزهای نخستین تا همین اکنون در آن جا زندگی می کنند.

خیاکاس ها در آینده با مردمان زردپوستی به نام گئوگان ها آمیزش یافتند و مدتی هم در سده های پایانی اواخر هزاره پیش از میلاد زیر فرمان هونوها بسر می بردند. پس از برافتادن هونوها و تسلط یابی دونهوها و ژوژان ها [نیاکان مغول ها] بر گستره توران خاوری باستانی (مغولستان کنونی)، زیر فرمان آن ها درآمدند. در آینده هنگامی که خاقانات کبیر تورک روی کار آمد، مانند دیگر توده های کوچرو در کنفدراسیون قبایل تورکی به رهبری آشیانی ها شامل شدند.

پس از برافتادن خاقانات تورک، از سرزمین های خود برآمدند و گستره بزرگی را در غرب مغولستان و جنوب خاوری قزاقستان و زمین های پیرامون دریاچه ایسیک قول را گرفتند و دولت خود را بر پانمودند. این گونه سرزمین کنونی قرغیزستان که در گذشته در دست یوئه شی ها و سپس اوسون ها بود، میهن دومی ایشان به شمار می رود. قرغیزها در آینده پس از قدرت گرفتن جونگارهای مغول، نزدیک به چهار سده آزگار فرمانبردار آن ها بودند.

روشن است سخن گفتن از تاریخ 2200 ساله دولرداری قرغیزها گزافه گویی آشکار است. اما 1200 ساله چرا. قرغیزها پس از برافتادن خاقانات تورک مدتی تا رویکار آمدن خاقانات بزرگ اویغور دولتی تشکیل داده و نیروی رزمی نیرومندی داشتند و مقارن با شکوفایی دولت سامانی و اویغوری ساختارهای دولتی خود را داشتند تا این که زیر تاثیر جونگارهای مغولی در آمدند. -گ.ک.]

پژوهشمند (اکادمیسین) ر. ماسف

کشوری که در برابر چشمان تاریخ به دنیا آورده شد
(در پیوند با مساله تشکیل جمهوری ازبیکستان شوروی)
(برگرفته از سایت انترنتی «ستترال آسیا» به زبان روسی)

می دانیم که ازبیک های کنونی، به عنوان یک توده و ازبیکستان به عنوان یک واحد سیاسی دولتی (کشور)، تنها به یمن دولت شوروی پدیدار گردید. ازبیک ها از لحاظ تاریخی و تباری، در مقایسه با دیگر طوائف و قبایل تورکی- مغولی، بسیار جوان اند که با گرفتن نام خود از نام ازبیک خان چنگیزی- یکی از پیشوایان اردوی زرین خود را ازبیکی (ازبکی) می خواندند- یعنی اتباع خان ازبیک (ازبک). چنانچه پارسی زبانان تا همین اکنون آنان را ازبک یا ازبکی می نامند.

پیش از درآمدن به تابعیت ازبیک خان، آن ها باشندگان عادی جامعه قبیله یی دشت قپچاق به شمار می رفتند که جزء های قزاقی هم از جمع آن ها جدا شده بودند و خود ازبیک ها به رهبری شیبانی چنگیزی در اواخر سده پانزدهم آسیای میانه را فتح کردند.

چنانچه به گونه موثق روشن شده است، تاریخ پیدایش اتونیم (نام تباری) ازبیک با اتحادیه های قبیله یی دشت قپچاق که زیر فرمان ازبک خان (1312-1340) از نوادگان مستقیم جوچی Dzhuchi بود، پیوند دارد.

(نگاه شود به اتلس تباری ازبیکستان، چاپ سال 2000، ص. ص. 271-272)

ازبک خان در میان دیگر چنگیزیان به این دلیل محبوبیت داشت که یک مسلمان متدین و مومن بود و نخستین کس از نوادگان چنگیز خان بود که اولوس خود را مسلمان ساخت. او با این کار نه تنها در میان اتباع خود، بل که در کشورهای مسلمان که در آن اسلام دین غالب شناخته می شد، پرآوازه شده بود. اتوریتته و برازندگی های کاریزماتیک او، همقیله یی هایش را برانگیخت تا خود را با افتخار- پیروان او، یعنی «ازبکی» بخوانند. این گونه، واژه ازبک (ازبیک) درست در دوره ازبیک خان به گردش درآمد و بر سر زبان ها شد و در نتیجه با شخصیت این سپهدار پیوند دارد.

کنون می توان گفت که پژوهشمند (اکادمیسین) سمیونوف، بیخی حق به جانب بود که بیش از نیم قرن پیش نوشته بود: «کوچیان تورکی-مغولی آق اردو (اردوی سفید) رزمندگان سواره (سوارکاران) برگزیده یی بودند. چنین بر می آید که آن ها بخش اصلی نیروهای اردوی زرین می ساختند. آن ها را در آغاز ازبکیان (ازبکان یا ازبکی ها) می خواندند. رفته، رفته، اصطلاح ازبیک جانشین اصطلاح ازبک شد که نام جمعی یک گروه کامل قبایل تورکی-مغولی آق اردو گردید.

Семенов А. А. К вопросу о происхождении и составе узбеков Шайбани-хана: Материалы по истории таджиков и узбеков Средней Азии. Выпуск 1. Труды, том XII, Сталинабад, 1954, с. 4.

سپس پژوهشمند (اکادمیسین) سمیونوف چنین نتیجه گیری می کند که «ازبیک ها» بابت نام دولت و نام تباری خود مرهون توده های پارسی زبان و در گام نخست تاجیک ها اند که اسلام را در میان اتباع ازبیک خان همراه با زبان تاجیکی منتشر کردند.

او می نویسد: «سخن بر سر این است که اصطلاح ازبک و ازبکان را تنها نویسندگان خارجی (پارسی) در کل برای سپاهیان ازبک خان، بدون توجه به ترکیب قبیله‌ی آنان به کار می بردند.» (همان اثر، ص. 4)

...و این اصطلاحات (ازبک و ازبکان) تنها پارسی و تاجیکی اند و درست آن‌ها (پارس‌ها و تاجیک‌ها) بودند که واژه ازبک را در میان‌های توده‌های تورکی زبان رایج کردند. باید فرضیه باور نکردنی‌ی را مطرح کرد که یا هر دو این اشکال برای زبان‌های تورکی هم مختص بودند و یا این که کل جمعیت آق اردو و بخش‌های دیگر اولوس جوجی به زبان پارسی یا تاجیکی سخن می گفتند.» (همان اثر ص. 4)

[یادداشت گزارنده: در واقع واژه ترکیبی ازبیک از دو واژه «اوز» یا «یوز» و «بیک» ساخته شده است که «اوز» به معنای خود و بیک (برگرفته از «بیک» پارسی / بوگ یا بگ یعنی خدا) به معنای صاحب می شود. این گونه، «ازبیک» یعنی کسی که صاحب اختیار سرنوشت و تقدیر خود باشد و زیر فرمان کسی دیگری نباشد.]

به خاطر رعایت انصاف باید اشاره کرد که هم در منابع مکتوب و هم در یادداشت‌های ثبت شده در دیوان‌های تاریخ‌نویسان در باره اصطلاح «ازبک» تعاریف ضد و نقیض بسیاری دیده می شود. اما موثق بودن و دقت و صحت زمان دقیق پدیدآیی نام خودنهاد «ازبک» کنون دیگر ممکن نیست تثبیت شود.

با این حال، پیوند اتونیم ازبک با نام ازبک خان هیچ اعتراضی را بر نمی انگیزد. هر چند سمیونوف در اثر خود- «پیرامون منشاء و ترکیب ازبک‌های شیانی خان»، به گونه دیپلماتیک از تایید مستقیم این که اتونیم ازبک درست از نام ازبک خان گرفته شده باشد، خودداری می ورزد.

رهبری وقت ازبیکستان از سمیونوف که در پژوهشگاه (آکادمی) علوم جمهوری کار می کرد، خواسته بود تا تاریخ ازبیک‌ها را در پیوند با رهنمودهای کمیته مرکزی حزب کمونیست ازبیکستان شوروی که به دنبال تثبیت تاریخ گذشته‌شان در یک دوره دیرین تر

نسبت به آن چه که است، بود، یعنی پیش تر از دوره نیای شان-ازبیک خان، تدوین و ارائه نماید.

پس از درگذشت ازبک خان، اتنونیم ازبک آغاز به اطلاق شدن به نمایندگان نسل های نو رهبران خاندانی تورکی- مغولی، که ریشه های شان نه به ازبک خان بل به سردار مغولی شیانی-جوانترین پسر جوجی Dzhuchi می رسید، کرد.

Этнический атлас Узбекистана. 2002, с. 271, 272

[یادداشت: آن چه که از دید تاریخی تثبیت شده به شمار می رود، این است که شیانی نام جوان ترین پسر جوجی خان بود. اگر چنین بپذیریم، شیانیان نمی توانند از بازماندگان ازبک خان باشند. زیرا ازبک خان از نوادگان مستقیم جوجی خان بود و شیانی هم پسر او، یعنی ازبک خان باید یا برادر زاده و یا هم خواهر زاده شیانی خان بوده باشد. بحث دیگری است که ابوالخیر خان شیانی خود را از بازماندگان ازبک خان می شمرد. این دیگر نیاز به کاوش های جدی یی دارد که آیا او به راستی از بازماندگان ازبک خان بود یا این که برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیتش از نام ازبیک خان بهره برداری ابزاری می کرد.-گک.]

منابع موجود نوشتاری (مکتوب) و همچنین کاوش های تاریخی انجام شده از سوی دانشمندان نشان می دهند که «شمار کل چادرنشینان کوچیده از دشت قبچاق به آسیای میانه در اوایل سده شانزدهم به 360 هزار نفر می رسید.

خارج شدن شیانیان با بخش بزرگی از قبایل کوچ نشین اولوس ازبک از قلمروی که اکنون استپ های قزاقی کنونی را در بر می گیرند، باعث انتشار اصطلاح ازبک به مناطق فتح شده از سوی آن ها در آسیای میانه گردید. با این حال، برای یک مدت طولانی در آسیای میانه نام «ازبیک» تنها برای آن طایفه ها و قبیله های اولس ازبک به کار برده می شد که همراه با شیانیان به ماورالنهر آمده بودند.

حتا در سده نوزدهم در خود خانات آسیای میانه اصطلاح ازبیک به ندرت به کار می رفت. معمولاً تنها در آن مواردی که ازبیک را (یعنی کسی را که از دست قبچاق آمده بود) لازم بود در برابر نماینده گروه های تباری یا اجتماعی دیگر برای مثال تاجیک، سارت (باشندگان تورکی زبان شهری در بیشتر مناطق آسیای میانه در آن برهه) و یا جغتایی (پسر دوم چنگیز خان، که بخشی از جمعیت آسیای میانه در آن برهه خود را جغتایی می خواندند) قرار داد.

در قلمرو مرزهای ازبکستان کنونی اصطلاح «ازبیک» تنها در قرن بیستم پس از تقسیم رسمی ترکستان (آسیای میانه) به چند جمهوری ملی به یک اتونیم متحد کننده مبدل گردید. این گونه تاریخ خلق معاصر ازبیک با تاریخ نام آن یکسان نیست و این را باید به یاد داشت.

Кляшторный С. Г. Султанов Т. И. Государства и народы евразийских степей. Древность и средневековье. Санкт-Петербургский филиал Института востоковедения Российской Академии наук. Санкт-Петербург, 2000, с. 211

قبایل و طوایف کوچی تورک و مغول از لحاظ ژنتیکی و تاریخی به متحد شدن و فروپاشی ناگهانی خو گرفته بودند. ویژگی جمعیت های کوچی همیشه این بوده است که شیوه زندگانی، پویایی های اقتصادی، چگونگی معیشت و آداب و رسوم شان و تغییر پیوسته زیستگاه های شان اجازه نمی داد تا شیوه زندگی اسکان یافته را پیش بگیرند و اتحادیه های پایدار ملی خود را ایجاد نمایند. حال چه رسد به کدامین نظام های پیشرفته دولتی، فرهنگی، ساختارهای شهری، روش های کشاورزی پیشبرد اقتصاد روستایی که برای توده های ایرانی زبان آسیای میانه ستی می باشد.

بنابراین، ادعای برخی از به اصطلاح «دانشمندان» [ازبکستانی] در باره این که «ازبیک» ها در گذشته (پیش از تشکیل جمهوری ازبکستان شوروی) از خود دولت هایی داشتند، بگذار به رهبری چهره های شناخته شده و دودمان هایی چون تیمور و دیگر رهبران قبایل تورکی - مغولی: قره خانیان (قراخانیان)، غزنویان، تیموریان، شیبانیان، هشرخانیان و منغیت ها؛ آشکارا نادرست است.

حال می گذریم از این که سران قبایل و طوایفی که بر بخارا، خیوه و خوقند فرمان می راندند، هیچگاهی خود را «ازبک» نخوانده اند. از لحاظ تاریخی، به گونه موثق شناخته شده است که حتا شخص خودکامه یی، چون تیمور، هنگامی که منشای او را با ازبک های کوچی پیوند می زدند، خشمگین می شد.

نور سلطان نظربایف در کتاب خود زیر نام «راندمان تاریخ» می نویسد:

Назарбаев Н. В потоке истории. Алматы, 1999, с.101.

«تثبیت شده است که همه ساختارهای دولتی تشکیل شده در گستره آسیای میانه پیش از حمله تاتارها و مغول ها- دارای جمعیت تورکی- ایرانی مخلوط بودند که با ازبیک ها هیچ رابطه یی نداشتند.

طبیعی است که قبایل تورکی- مغولی، از جمله ازبک های معاصر رشته های دیگر عمومی خونی؛ نژادی و زبانی داشتند که تا به امروز حفظ کرده اند.

...و اگر از مواضع پان ازبیکسم بنگریم، جمعیت تورکی زبان آسیای میانه و قزاقستان و دیگر توده های تورکی- مغولی در گستره روسیه، مغولستان، افغانستان، ترکیه و..... نیز می توانند همه رژیم های گذشته فئودالی استبدادی آسیای میانه قرون وسطی را از خود بشمارند.

با این حال، هیچ چیزی- نه پیوندهای همیشگی و خویشاندنی، نه باورهای مذهبی که به ظاهر آن را پذیرفته بودند، و نه هیچ چیز دیگر می توانست آن ها را از تاراجگری و تاخت و تاز باز دارد و جلو غریزه فطری شان به خونریزی هایی را بگیرد که در درازای سده ها با جنگ های خونین و ویرانگر که درست در سراسر قرون وسطی، تا الحاق آسیای میانه به روسیه تزاری رخ داده بود، شکل گرفته بود.

منابع و متون فزونشمار تاریخی گواه بر آن اند که در نتیجه حملات پایان ناپذیر تورک ها و قبایل تاتاری- مغولی از درون دشت قپچاق، جنوب سایبریا و التای به سرزمین های توده

های بومی هند و اروپایی و ایرانی آسیای میانه، زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی منطقه تقریباً برای یک مدت طولانی عملاً برهم خورده بود.

تاریخ توده های ایرانی زبان آسیای میانه از جمله تاجیک ها، پس از فروپاشی دولت سامانیان تا انقلاب اکتبر سال 1917، تنها عبارت بوده است از مقاومت و ایستادگی در برابر حملات ویرانگر قبایل کوچی، تاراجگری ها و ویرانی ها و لگد مال شدن کرامت انسانی شان از سوی آنان. از همین رو، مقارن با آغاز دوره تاریخ نوین - ربع نخست سده بیستم در گستره آسیای میانه بسیاری از ویژگی های جامعه بدوی، برده داری و ریختارها (فرماسیون) های اجتماعی و اقتصادی به طور انحصاری فئودالی بر جا مانده بود.

دلایل چنین ناهنجاری تاریخی در تاریخ توده های منطقه عبارت بودند از رفتارهای بسیار خشن و دهشت افکنی های دیرپا و پیوسته در برابر باشندگان زمیندار بومی، شهری و روستایی از سوی نمایندگان دودمان های قبیله یی تورکی و مغولی.

در تاریخنگاری پیش از انقلاب روسیه، اسناد و مدارک دولتی و حزبی رسمی سال های نخست حاکمیت شوروی می توان عبارت «خلق ازبیکي ها» را دید نه «خلق ازبیک» را. این گونه فرمولبندی به خودی خود گواه بر این واقعیت است که در هنگام تشکیل جمهوری ازبیکستان شوروی زیر نام عمومی «خلق ازبیکي ها» در قلمرو آن به جمع ازبک های پیشین، همه قبایل و طوایف دیگر تورکی زبان و تاتار و مغول گرد هم آورده شدند. و نه تنها آن ها. در این معجون مرکب همجوش (کنگلومرات) توده های بسیاری را شامل ساختند، از جمله سارت ها - تاجیک های تورکی زبان شده را که هنوز به طور کامل تورکیزه نشده بودند. در نتیجه این گونه «کارروایی» ها، «خلق ازبیکي ها» متشکل از نمایندگان قبایل و طوایف مختلف در یک واحد کامل طراحی و ساخته شد.

درست در همان زمان بود که اتنونیم (نام تباری) «ازبیک» به میدان آورده شد که به آن قبایل خویشاوند از لحاظ زبانی و منشاء با ازبک ها را چسپانندند. این در حالی بود که هر یک از آن ها می توانستند دولت های خود شان را به وجود بیاورند که با اتنونیم یا نام تباری

خود شان نام شان همخوانی داشته باشد. چنانی که چنین چیزی برای مثال با قرقیزها، قزاق ها، ترکمن ها و... اتفاق افتاد.

روشن است توده هایی چون لقی ها، قونگرادها Kungrad، مینگ ها، برلاس ها، قطغنی ها، قزلق ها و بسیاری دیگر از قبایل بزرگ و کوچک که پیش از ازبکی ها به آسیای میانه آمده بودند، تمایلی به پذیرش نام نو تباری ازبیک نداشتند.

شگفتی برانگیز است که در همه کتاب های درسی برای مدارس متوسطه، و موسسات آموزش عالی ازبیکستان و هم نشریات در باره تاریخ توده های باشنده، خانات خوقند و خیوه و امارات بخارا، همه قبایل تورکی زبان- ازبیک معرفی شده اند!

در واقع، حاکمان، عشایر و رژیم های حاکم بر این تشکیلات ارضی با ازبیک ها به غیر از همزبانی، پیوندهای بسیار دور دارند و هر یک دارای خاستگاه نژادی و تباری به اندازه کافی مشخص و معین خودشان می باشند. بنا بر این، گنجاندن همه آن ها رسماً در یک کاسه «خلق ازبیک» و در یک دولت ملی واحد آشکارا مغایر با هویت و خویشتن شناسی تباری آن ها است.

ازبیکستان شوروی همچون آمیزه یی از اقوام از لحاظ تاریخی کمتر با هم مرتبط در یک گستره سرزمینی به میان آورده شد که تنها به زور نیروی سیاسی با هم متحد ساخته شدند. (نظربایف، ص. 198)

... و چنین بر می آید که تشکیل کشور ازبیکستان نه بر اساس تشکل طبیعی تاریخی و تکامل [سیاسی] «ازبیک» ها در آن برهه بل که تصمیم سیاسی مقامات مسکو برای تبدیل ترکستان پیشین به یک ساختار اداری مصنوعی نو صورت گرفت.

[**یادداشت:** باید گفت که تشکیل کشورهای مصنوعی و ساختگی در آسیای میانه و قفقاز (از جمله کشور مصنوعی آذربایجان شوروی)، درست مانند سایر کشورها در خاورمیانه

مانند کشورهای عربی، ترکیه، افغانستان و پاکستان، همه در چهارچوب ریختار یا فارماسیون کشور-ملت یا دولت-ملت با توجه به منافع جیوپولیتیک، جیواستراتژییک و جیواکونومیک استعماری دو ابر قدرت وقت یعنی انگلبرس (پسان ها جانشین آن امریکا) و روسیه تزاری (پسان ها جانشین آن شوروی) صورت گرفت. این بود که در این واحدهای سیاسی ساختگی اقوم و قبایل گوناگون با زبان ها و مذاهب مختلف جا داده شدند که هم در درون با یک دیگر در جنگ و ستیز دایمی باشند و هم بی استثناء با همه کشورهای همسایه خود درگیر اختلاف و دشمنی باشند. روشن است ازبیکستان هم از این قاعده مستثناء نبود. -گک.]

مسکو، با ساختن جمهوری ازبیکستان شوروی توانست تا حدی پان ترکیست ها را که خواستار متحد ساختن نمایندگان همه توده ها، قبایل و طوایف تورکی زبان در یک ساختار یکپارچه زیر نام «ترکستان شوروی» بودند، آرام بسازد. با این حال، ایجاد چنین دولتی اصلا در برنامه دولت مرکزی در عرصه واحدهای ملی- ارضی شامل نبود، زیرا امکان پدیدآیی واحدهای سیاسی ملی و جمهوری های خودگردان را منتفی می گردانید.

افزون بر این، نهادهای مرکزی حزبی و شوروی مقارن با این زمان تجربه تلخ تشکیل جمهوری های خودگردان ترکستان شوروی، جمهوری شوروی خلق بخارا و همین گونه جمهوری شوروی خلق خوارزم را پیش چشم داشتند و نیک می دانستند که در میان رهبران سیاسی و نخبگان این جمهوری های تورکی دارای خاستگاه های تباری رنگارنگ مانند قزاق ها، ازبیک ها، ترکمان ها، قرغیزها و قره قلیاکی ها؛ چه کشاکش ها و درگیری های سهمگین دارای رنگ و بوی جناحی، تیره یی و تباری و قومی و قبیله یی، روان است.

برای پدیدآیی همانا جمهوری ازبیکستان شوروی، دلایل جدی سیاسی و ایدئولوژییک داخلی و خارجی وجود داشت. هواداران ایجاد کشور به اصطلاح ترکستان (با همه دستگاه های پر شاخ و برگ آن مانند حزب کمونیست ترکستان، ارتش سرخ ترکستان با بودجه مستقل در سرزمین قزاقستان و منطقه آسیای میانه)، مرکز را به ساختن آن ترغیب می کردند.

طرح ساختن این چنین واحد سیاسی را پان ترکیست های عثمانی، تاتاری و باشقیری ریخته بودند که می کوشیدند به این ساختار (زیر نام «توران» یا «ترکستان») سایر سرزمین ها با باشندگان تورکی زبان نه تنها آسیای میانه، بل که قزاقستان، کاشغر، افغانستان، ایران و روسیه را الحاق نمایند. روشن است چنین ساختاری می توانست در برابر روسیه قرار گیرد.

پان ترکیست ها زیر چتر شعارهای فریبده گسترش و پخش سوسیالیسم در خاور» برنامه تحقق اهداف بلند پروازانه خائنانه مبدل ساختن جمهوری ترکستان به تخته خیز تجاوزکارانه برای اتحاد تورکی زبان ها از ترکیه به سایرین را در سر می پروراندند.

پان ترکیست ها (که به باور آن ها ترکستان (از روی نام آن) - سرزمینی است با باشندگان و اقوام تورکی زبان، آشکارا حضور سایر توده ها از جمله تاجیک ها را در آسیای میانه انکار و بیخی نادیده می گرفتند.

بخش معینی از کارگزاران حزبی و شوروی از جمع ناسیونالیست های بومی به رهبری رئسقل اف T.Ryskulov در تلاش بودند تا از دیدگاه هایی دفاع نمایند که استدلال می کردند که تقسیم باشندگان ترکستان بنا به نشانه های قومی به ازبیک ها، تاجیک ها، ترکمان ها و قرقیزها، امر مصنوعی یی است و گویا تنها یک ملت واحد تورکی وجود دارد و بس. اما کمیسیون ترکستان و دفتر ترکستان کمیته مرکزی حزب کمونیست (شاخه بلشویک/اکثریت) قاطعانه تلاش ها در راستای ساخت «جمهوری تورکی» و «حزب کمونیست تورکی» را رد کرد.

Известия ЦК КПСС, 1989, №9, с. 198-200.

با این کار آب سردی روی آتش آرمان های بلندپروازانه کمونیست های ملیت پرست [پان ترکیست] که خواهان ایجاد دولت مستقل تورکی در بافتار شوروی بودند، ریخته شد. گزینه دیگر مبنی بر ایجاد مناطق و جمهوری های خودگردان و... هم پذیرا شمرده نمی شدند. هرگاه چنین چیزی را می پذیرفتند، هرج و مرج «ملیتی» می توانست به زیان یکپارچگی ملی

شوروی کار کند و حزب و نهادهای دولتی شوروی را چه در مرکز و چه در اکناف از هم فروپاشاند.

Тетради по истории рабочего и революционного движения.
М, 2006, с. 52.

از همین رو، رهبری و ارگان‌های بلندپایه حزبی مرکز از همان آغاز به شدت مخالف ایجاد جمهوری بزرگ واحد ترکستان «مستقل» در گستره آسیای میانه بودند. هرچه بود، سر انجام؛ در نتیجه کارروایی‌های شاز تباری-زبانی راه برونرفت از بن بست پیدا شد.

به جای یک «ترکستان» بزرگ و افسانه‌یی که پیش از پیوستن آسیای میانه به روسیه اصلاً وجود خارجی نداشت، بر آن شدند چند «ترکستان» کوچک بنا به اصل تباری (اتنوسی) باشندگان که در آن برهه هنوز بسیاری از ایشان حتا به شکل «توده‌ها» هم درنیامده بودند (حال چه رسد به ملت‌ها)، بسازند.

دولت شوروی و کمیته مرکزی حزب کمونیست، با هدف ریشه کن سازی و نابودسازی نهایی رژیم‌های استبدادی فئودالی در آسیای میانه در روند ایجاد جوامع ملی جدید، به شدت مخالف آن بودند که جمهوری‌های اتحادی نو، نام‌های کهن را که با «بخارا»، «ترکستان»، «خیوه» و «خوارزم» مرتبط بودند، نگه دارند.

نگه داشتن این نام‌ها می‌توانست زمینه را برای حفظ و تقویت ایدئولوژی‌های پان‌اسلامیسم و پان‌ترکیسم نه تنها در نزد رهبران نهادهای شوروی و حزبی این جمهوری‌ها بل نیز باشندگان آن‌ها فراهم نماید.

[**یادداشت:** با اوجگیری رقابت‌های امپریالیستی میان انگلیس و روسیه تزاری، محافل و حلقات صهیونیستی انگلیسی برای جدا سازی توده‌های باشنده آسیای میانه و قفقاز و جنوب روسیه از مسکو و آوردن آن‌ها زیر چتر نفوذ خود، ایدئولوژی‌های بسیار خطرناک و

مخربی چون پان اسلامیسم و پان ترکیسم را به وجود آوردند و با هزینه کردن مبالغ هنگفت شبکه های گسترده جاسوسی و خرابکاری را در سراسر گستره کشورهای اسلامی تیدند.

هر چند، این ایدئولوژی ها در آغاز برای مقابله با روس ها ساخته شده بود، اما در آینده لبه تیز تیغ آن ها به سوی کشورهای اسلامی متوجه ساخته شد و آتشی را برافروخت که تا کنون سراسر منطقه در آن می سوزند. روشن است در سال های پس از انقلاب که شیرازه دولت روسیه از هم پاشیده بود و آتش جنگ در سراسر این کشور زباله می کشید، زمینه بسیار خوبی برای کارروایی های پان ترکیست ها فراهم گردیده بود. -گک.]

این گونه، «برخی از نمایندگان جنبش نام نهاد «جدیدی ها» پرشورانه با راه اندازی تبلیغات گسترده در جستجوی نام یک عمومی برای همه زبان ها و توده های تورکی زبان مانند تورک، ترکستانی، جغتایی و....) به جای نام «سارت» بودند.

История коммунистической организации Средней Азии.
Ташкент, 1967, с. 276.

بسیاری از رهبران سیاسی و سران قبایل باشنده جمهوری شوروی خلق خوارزم، دره فرغانه و دیگر مناطق همگن، که نمی خواستند اتونیم نو (ازبیک) را که به لحاظ تاریخی و تباری آن ها را از نام های جا افتاده و پذیرفته شده قومی و قبیله یی شان که در درازای سده ها شکل گرفته بود، بپذیرند و خلاف همه واقعیت ها بود، اعتراض کردند.

Койчиев А. Национально-территориальное размежевание в Ферганской долине (1924-1927 гг.). Бишкек, 2001, с. 32.

در پیوند با این، ارگان های مرکزی و محلی شوروی و حزبی ناگزیر گردیدند دست به انجام یک رشته تدبیرها و انجام اقدامات سخت ابزاری و اعمال زور بیازند تا همه طوایف و قبایل فزونشمار تورکی زبان، و تاجیک ها و سارت ها، که اکثریت مطلق باشندگان آسیای میانه را می ساختند، نام تباری نو «ازبیک» و نام جمهوری نو (ازبیکستان) را که دفتر آسیای میانه یی کمیته مرکزی حزب کمونیست (شاخه بلشویکی / اکثریت) برای شان تصویب نموده بود،

بپذیرند. در این حال دستور داده شده بود که در هنگام سرشماری نفوس، و در مواد آماری نام «ازبیک» را جایگزین نام «سارت» بسازند.
(همان اثر، ص. 33)

به کارمندان اداره آمار و ارقام و سرشماری دستور جدی داده شده بود که هنگام توزیع شناسنامه های نو کلمه «سارت» و همین گونه دیگر نام های قومی و قبیله ای را حذف و برای همه نام نو و واحد «ازبیک» را جایگزین سازند.
(همان جا، ص. 34)

از جایی که برای همگونسازی (اسیمیلیاسیون) توده های بومی گنجانیده شده در بافتار جمهوری ازبیکستان شوروی از جمله قبایل و طوائف تورکی زبان و به خصوص تاجیک ها و سارت ها نیاز به یک دوره زمانی طولانی بود، مفهوم «ازبیک کوچی» برای گروه نخست (تورکی زبانان) و «ازبیک مسکون» برای گروه دوم که تاجیک های بومی و سارت ها را در بر می گرفت، رایج ساخته شد.

با این حال، چون مقامات صالح دولت شوروی در دوره تعیین و تحدید حدود ملی ارضی با دستاوردهای مطالعات و پژوهش های تبارشناسان روسی و بومی پیش از انقلاب روسیه آشنا بودند، در تعریف طبقه بندی های قبیله ای و طبقه بندی تورک ها، نمایندگان باشندگان قبیله ای تورکی - مغولی آسیای میانه به میل خود دست بازی داشتند.

در میان شمار بسیار طوائف و قبایل مطالعه شده، چیزی به نام «ازبیک های ناب» که در یک منطقه خاص مانند تاجیک ها، قزاق ها، قرغیزها و دیگران به گونه متمرکز زندگی نمایند، بنا به ویژگی های تباری وجود نداشت.

همه این ها شک و تردیدهای جدی و بحث های داغی را در باره نام دولت نو [ازبیکستان] در خاک ترکستان، بخارا و خوارزم پیشین برانگیخته بودند.

در میان دیگر اقوام و قبایل منطقه، به غیر از «ازبیک» ها که تاریخ طبیعی نداشتند، در آن هنگام بزرگترین گروه باشندگان (که شمار شان نزدیک به دو میلیون نفر می رسید) تاجیک های تورکی زبان شده - «سارت ها» بودند.

پس از کنکاش ها و جر و بحث ها، دانشمندان خاورشناس و تبارنگاران (اتنوگراف ها) و سرشناسان بومی موفق به شناسایی تاریخ تباری این دسته از مردم نشدند. سارت ها به عنوان باشندگان مسکون شهرها و روستاهای آسیای میانه، تاجیک هایی بودند که در اثر بودوباش درازمدت در میان قبایل فرونشمار کوچی تورکی زبان با آن ها پیوسته در معرض آمیزش طبیعی بودند و با یکدیگر با یک گویش تورکی ویژه خودشان که سرشار و آکنده از شمار فراوان واژه های تاجیکی بود، سخن می گفتند. بسیاری از آن ها در بستگی از محل بودوباش خود و ترکیب شماری باشندگان تاجیکی زبان به زبان تاجیکی سخن می گفتند.

سارت ها را همچون نمایندگان به اصطلاح «یتیم» و «روی میدان مانده» در هنگام سرشماری سال های 1920 و 1926 به نام «ازبیک» ثبت نمودند. همین سارت ها بودند که با نام نو «ازبیکی» شان، تیر پشت و ستون فقرات توده ممتاز جمهوری ازبیکستان شوروی را ساختند. با این هم، هنگامی که جمهوری ازبیکستان شوروی را ساختند، آشکارا اصل تباری - ژنیتیک زیر پا گذاشته شد.

برای نشان دادن کلیت جمعیت در قلمرو این جمهوری، «معماران» سیاست ملی اصطلاحات دیگر جایگزین را هم پیشنهاد می کردند - مانند «مسلمان»، که در دوره پیش از انقلاب به طور گسترده یی برای نامیدن توده های باشنده آسیای میانه کار گرفته می شد و همین گونه - «جغتایی» که برای کاربرد آن بیشتر «جدیدی ها» پافشاری می کردند و نیز «تورک ها»، «سارت ها» و «ازبک» ها.

(همان اثر ص. 34)

سرانجام با گذاشتن نام «ازبیک» بر همه، طرح در آوردن همه طوائف و قبیله های تورکی زبان آسیای میانه که گویا همخون، تک زبان و دارای خاستگاه واحد بوده باشند، زیر یک چتر پیاده شد.

در این حال، پویایی کمیسیون مرکزی برای تعیین حدود ملی ارضی، کار سایر نهادهای همانند را در آن تسهیل نمود که در منطقه جمعیت کوچک تورکی زبان به نام «ازبیک» زندگی می کرد که زیر تاثیر تاجیک های بومی، شهرنشین و روستانشین شده و پیشه های گوناگونی چون کشاورزی، صنایع دستی و... فرا گرفته و فرهنگ تاجیکی، شیوه زندگی، آداب و رسوم و... آنان را پذیرفته بودند.

با این حال، درصدی نفوس آن در جمع باشندگان شهری منطقه، به ویژه در چنین مراکز فرهنگی و اقتصادی مانند بخارا، سمرقند، خجند و دیگر شهرهای آسیای میانه، در آغاز سده گذشته، تنها ارقام کوچکی را می ساخت.

کمیسیون مطالعه ترکیب جمعیتی روسیه و یا قلمروهای همسایه با جمعبندی نتایج کار خود در طول سال های 1922-1925، چنین نوشته بود: طوائفی که در شرایط مطلوب حفظ و توسعه مستقل زندگی می کنند (به شمول ازبیک ها، بدون بستگی از این که در ترکیب طوائف یاد شده پیش از انتقال به شیوه زندگی اسکان یافته شامل بودند یا نه)، به ترازوی از درک هویت خودی (خودزیستی)، با احساس خود چونان بخشی از لحاظ ملی خودویژه باشندگان رسیده اند.

(همان جا، ص. 34)

با این حال، کمیسیون قره قالپاق های خیوه یی، قپچاق های فرغانه و نیز تورکی زبان های سمرقند و فرغانه را به این گونه «بخش خودویژه باشندگان» چون «ازبیک ها»، نسبت داده بودند.

کمیسیون با توجه به این که جمعیت های معینی را که به گونه علیحده زیر نام «ازبیک» زندگی کنند، پیدا کرده نمی توانست (با توجه به پراکندگی توده هایی که خود را ازبیک

می خواندند، به دلیل شیوه زندگی کوچروی و چادرنشینی شان)، آشکارا دست به جعل و تحریف یازید و اتنونیم (نام تباری) ازبیک را که از لحاظ تاریخی اصلاً وجود نداشت، از جمع طوائف و قبایل دیگر، دارای خاستگاه های تورکی زبان- مغولی معرفی کرد.

آن گونه که اعضای کمیسیون برآورد داشتند، هیچ کسی نمی توانست آن ها را متهم به تقلب و دستکاری نماید و ثابت سازد که این ها «ازبیک» نیستند، زیرا ممکن نیست با کدامین نشانه ها و ویژگی های نژادی انسان شناسی (انثروپولوژیک) نمایندگان دارای سیمای تورکی- مغولی باشنده آسیای میانه را از یک دیگر تمیز داد.

برای پیاده سازی این چنین ایده در عمل، از سوی رهبران این جمهوری از همان آغاز پویایی های سامانمند و هدفمندی در راستای شکلدهی یک اتحادیه متجانس (همگون) صورت گرفت.

اصطلاح «ازبیک» پساًتر جا افتاد. اما به گونه مستند تنها در رابطه با نمایندگان همه طوائف و قبایل در نتیجه ادغام در یک اتنوس یا گروه قومی به یمن سیاست ملی دولت شوروی و «ازبیک سازی» خشن از سوی رهبری خود دولت ازبیکستان، که در سراسر سال های موجودیت این جمهوری تا کنون با شدت اجرا می شد.

در نتیجه خویشتن شناسی باشندگان این جمهوری در اذهان خودشان به عنوان «ازبیک» ها به واقعیت تاریخی مبدل گردید. این گونه، خویشتن شناسی مدرن خلق «ازبیک»- نتیجه تلاش های مقامات شوروی به خاطر ساختن دولت ملی ازبیک ها بوده است.

در این زمینه بایسته است از پژوهش های فزونشمار آ. د. گریبنکین Grebenkin و نیز آثار متعدد او در باره توده های مسکون و کوچی آسیای میانه یادآوری شود. هرچند او لغزش های جدی یی در تعیین منشای طبیعی-تاریخی اتنونسیم (نام تباری) «ازبیک» مرتکب گردیده بود.

به خوبی شناخته شده است که حتا پس از الحاق آسیای میانه به روسیه، تا تشکیل جمهوری ازبیکستان در سال 1924 و با توجه به پژوهش های گرینیکین در باره چنین قبایلی چون مینگ ها، تورک ها، نایمان ها Naiman، اویشون ها uyshun، سارای ها، قطغنی ها، منغیت ها، بگرین ها Bagrin، یوزها، کئرک ها، کات ها ktai، قچاق ها و.... آن ها نمی توانستند خود را «ازبیک» بخوانند.

از لحاظ تاریخی بس منطقی تر و طبیعی تر این می بود هرگاه آن ها را همان گونه که خودشان خویشان را می خواندند- قچاق ها یا تورک ها (تورکی زبانان) می نامیدند. نام عمومی برای همه این قبایل تورکی- مغولی، کلمه تورک (تورکی زبان) بود. همان گونه که به گستره بود و باش شان پس از الحاق منطقه به روسیه و تشکیل «ترکستان»، ترکستان اطلاق می گردید و نه «قرقیزستان»، «ازبیکستان»، «قزاقستان» یا «ترکمنستان».

به هر حال، توده های ایرانی زبان هم این قبایل را به نام «تورک» (تورکی زبان) یاد می کردند که در این باره همه آثار ادبیات سده های میانه (قرون وسطی) به زبان پارسی گواهی می دهند.

آخرین دودمان های تورکی-مغولی که در گستره آسیای میانه فرمان می راندند، نمایندگان چنین قبایل بزرگ کوچی مانند منغیت ها (در امارت بخارا)، قونغرات ها Kungrat (در خانات خیوه) و مینگ ها (در خانات خوقند) بودند. فرمانروایان این دولت ها نه خود و نه اتباع خود را «ازبیک» می خواندند.

آن چه مربوط می گردد به خویشان شناسی توده ها، قبایل و طوایف تورکی زبان- چنین چیزی نه «اختراع» امپراتوری روسیه و نه دانشمندان طراز اول تاریخدان و تبارنگار روسی؛ بل که نتیجه سیاست مطلقا ملی درست حکومت شوروی بود در راستای ایجاد نهادهای ملی-دولتی برای کوچی های پیشین که در گذشته فاقد آن بودند.

چنین چیزی به پیمانه کامل قابل درک نیست. چون کوچی ها خود قادر به ایجاد دولت به معنای راستین و کامل کلمه نبودند، آن ها تنها با تسخیر دولت های دیگران دل خوش می کردند. اداره دولت و شیوه زندگانی مسکون را از توده های مقهور که از لحاظ مناسبات اقتصادی، فرهنگی و دیگر روابط در تراز بالاتری قرار داشتند، فرا گرفتند. و گاهی چنان می شد که «شاگردان» در این رابطه نسبت به «آموزگاران» خود چیره دست تر از کار بر می آمدند.

در پایان، بایسته است یک بار دیگر خاطرنشان ساخت که ازبیک ها، به عنوان یک توده، درست در سال های حاکمیت شوروی شکل یافتند. تاریخ شکل و تکامل شان سر از سال 1924 پس از تقسیم ملی- ارضی گستره آسیای میانه آغاز می گردد.

این گونه همه بگومگوها در باره آن که گویا دولت های گذشته در آسیای میانه تا دوره شوروی «ازبیکی» بوده باشند- افسانه سرایی و داستان پردازی سیاستمداران و «دانشمندان» بی پروای ازبیکستان کنونی است که حاضر نیستند به حقیقت تاریخی آشکار اعتراف نمایند.

هر چه است، خود تورک ها (تورکی زبانان) در هنگام تشکیل جمهوری ازبیکستان؛ تماشاگران منفعل روند تحدید حدود ملی- ارضی در آسیای میانه نبودند. شناخته شده است، برای مثال، که بخشی از تورک های فرغانه و تورک های مناطق دیگر ابراز تمایل نموده بودند تا در ترکیب منطقه خودگردان قره-قرقیز (پسان ها قزاقستان) درآیند. از تاریخ می دانیم که مساله قبچاق ها و کورامینی ها kuramins در سال 1924 به بالاگرفتن اختلاف میان قزاقستان و ازبیکستان منجر گردیده بود.

بسیاری از توده ها (به طور عمده قبایل و طوایف)، و نیز باشندگان چنین مراکز باستانی معروف جغرافیایی و فرهنگی- اقتصادی مانند خوارزم و خیوه نمی خواستند شامل اتحادیه دولتی جدیدی به نام ازبیکستان گردند.

قبچاقی های تورکی-مغولی پیشین دولت و نام خود- «ازبیک» را از دولت شوروی و حزب بلشویک ها به دست آوردند و از همین رو باید برای همیشه سپاسگزار آن ها باشند.

به هر رو، هر گونه اظهارات مبنی بر این که تاریخ خلق «ازبیک» و دولرداری آن سر به بیش از سه هزار سال می کشد، افسانه پردازی، دروغگویی آشکار و به سخره گرفتن واقعیت ها و حقایق است. طرفه این که در میان «پدران بنیانگذار» دولت ازبیکستان و نخستین رهبران رسمی آن، چه در دولت جمهوری خودمختار ترکستان شوروی و چه جمهوری ازبیکستان شوروی هیچ «ازبیکتباری» به چشم نمی خورد. برای مثال: مصطفی چوقای- یک قبچاق خوقندی، محمد جان تئنشپایف Tynyshpaev - نایمانی، سیر (شیر) علی لاپین-تاتار فرغانه یی، تورار رئسقولف Turar Ryskulov -دولتی یا دوغلاتی، یولداش آخندبایف- رییس کمیته اجرایی جمهوری ازبیکستان- اویغور فرغانه یی، فیض الله خواجه یف- تاجیک بخاری و عبدالله رحیم بایف- سارت خجندی بودند. چنین وضعیتی در رده های بالایی جمهوری ازبیکستان در سراسر دوران شوروی تا به امروز دیده می شود.

پایان سخن:

این گونه، طوائف یا اتحادیه هایی زیر نام «ازبیک» در تاریخ قبایل تورکی- مغولی هیچگاهی وجود نداشتند. به احتمال زیاد، به گونه یی که گفتیم، نام مشابه با نام ازبیک خان- یکی از خان های اردوی زرین پیوند داشت، و آن چه مربوط می گردد به- شیانیان، آن ها خود را جانشینان او می پنداشتند.

به گونه یی که والریا اندریووا به درستی و دادگرانه می گوید، «همانا شیانی ها بر سر نیزه های شان نام «ازبیکی» را که در آن زمان هیچ گونه بار تباری واقعی نداشت، به آسیای میانه آوردند.

Андреева В. Миф об узбекском государстве. Часть I: "Великие предки" и исторические фантазии Ислама Каримова. www.Analitik.ru.

در تاریخنگاری شوروی و تاریخنگاری معاصر ازبیکستان، به شیانیان ازبیک، در مقایسه با تیموریان (غیر ازبیک) پرداخت بایسته نشده و نمی شود. می توان گفت که بسیار به ندرت از تاریخ شیانیان یاد می شود و نیز این که ازبکی ها درست با آمدن شیانیان - دقیق تر با یورش آن ها به آسیای میانه ظاهر شدند. طرفه این که از شیانیان در قطار «نیاکان کبیر» کریمف به گونه یی که از تیمورلنگ یاد می شود، چندان یاد نمی شود.

در آثار مکتوب همه محققان (از دیرین ترین زمانه ها)، از چینی گرفته تا عربی، پارسی و حتا ترکی، هنگامی که از تیره ها، قبایل و گروه های کوچی آسیای میانه مانند قرغیزها، قزاق ها، ترکمان ها، قره قالپاق ها و... نیز از سارت های شهرنشین یعنی توده های بیشتر متاخر، سخن گفته می شود، حرفی از کدامین طائفه، قبیله، و یا گروه خاص به نام «ازبیک» در میان نیست.

به گونه یی که در منابع پارسی دیده می شود، باشندگان دشت قپچاق قزاقستان کنونی مرکزی و جنوبی، در سده های پانزدهم و هفدهم خود را «قزاق - ازبکی ها» و یا «ازبیک - قزاق ها» می نامیدند.

پس از تهاجم ازبیکی ها به آسیای میانه، قبایلی که در دشت قپچاق ماندگار شده بودند، «قزاق» و خیلی بعدتر، در سده نهم در نیمه نخست سده بیستم قرغیز خوانده می شدند. در این حال، قرغیزهای معاصر را قره قرغیر می نامیدند. [شایان یادآوری است که در آن هنگام قزاق ها را به نام آق قرغیزها می خواندند - گ.]

این گونه، «ازبیک های تاریخی» یعنی «نیاکان بلا فصل ازبیک ها، که خود را حالا درست به همین نام - ازبیک می خوانند، در صحنه تاریخی نسبتا به تازگی و یا، به گونه یی که تبارنگار (اتنوگراف) نامدار روسی زاروبین II Zarubin نوشته است، به معنای واقعی کلمه «در برابر چشمان تاریخ» ظاهر شده بودند و پدیدآیی یا تولد خود را مرهون دولت شوروی اند.

تشکل رسمی ازبیک ها، به عنوان یک خلق، در سال 1924 بر شالوده طائفه یا قبیله یی از لحاظ تاریخی نامشخص انجام یافت که اتونیم ازبیک را یدک می کشیدند، و در پیرامون آن روند نوعی تشکل و توسعه صورت گرفت و نام جامع ازبیکی های پیشین سده ها پیش تشکل یافته به زور بر نمایندگان بسیاری از قبایل دیگر مغولی-تورکی و همین گونه بر جمعیت دو میلیونی باشندگان آسیای میانه در همان سال 1924 که همچون سارت های شهرنشین یعنی تاجیک ها شهرت داشتند، گذاشته شد.

این گونه، نام «ازبیک» بر همه باشندگان تورکی زبان و همین گونه غیر تورکی زبان آسیای میانه از راه صدور فرمان و فیصله نامه ویژه دولت شوروی و حزب کمونیست نهاده شد.

مقارن آن زمان هیچ گونه داده های عینی تاریخی، تباری و ... برای تشکیل یک واحد سیاسی بیخی نو، بگذار حتا به گونه فرمالیته یی چون جمهوری شوروی ازبیکستان وجود نداشت.

چنین بر می آید که یودین P Yudin که می پنداشت که «ازبیکی های» دشت قپچاق-قبایل عادی کوچروی بودند که مانند بسیاری دیگر از قبایل همانند شان بی آن که از خود ردپایی بر جا بگذارند، بی آن که در سیمای یک قوم (تباری) تشکل یابند، ناپدید شدند.

Юдин В. П. Центральная Азия в XIV-XV1II веках глазами востоковеда. - Алматы, 2001. - С. 99.

کاملا این امکان هست که ازبیکی های پیشین پس از مرگ ازبیک خان می توانستند در میان قبایل دیگر ذوب شوند، و نام دیگری بگیرند. برای مثال، قزاق، و یا به سادگی از عرصه تاریخی ناپدید شوند.

از این رو نمی توان از کدامین «نیاکان کبیر» گذشته یا حتا «معاصر» ازبیک ها سخن گفت.

روشن است که در دوره کوتاه تاریخی فرمانروایی چنگیزخان و شیانیان و سپس در دوره شوروی اتنوسی به نام «ازبیک» نمی توانست تشکیل شود. همان گونه که می دانیم، طائفه ها، قبیله ها، و بالاتر از آن توده ها و ملت ها در عرض یک هزاره و حتا بیشتر از آن تشکیل می شوند، نه آن گونه که با ازبیک ها اتفاق افتاده است، یعنی بر اساس فرمان ویژه یا فیصله کمیته اجرایی مرکزی شوروی.